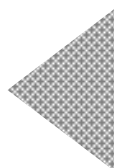


حجت الاسلام والمسلمین دکتر حسن علی اکبری، دکتر سعید زاهد، دکتر حسین عیوضلو، دکتر محمد رحیم عیوضی، دکتر حسین کچویان، دکتر علی مبینی، دکتر امیر محبیان و مهندس سید مرتضی نبوی در میزگرد علمی راهبرد یاس

انسان؛ موضوع توسعه



بسم الله الرحمن الرحيم. «انسان؛ موضوع توسعه» عنوان میزگرد حاضر است که با اجازه دوستان بحث را در این مورد آغاز می‌کنیم. گذشته از معنای انسان بماهو انسان، چنانچه روند مباحث اقتضاء کند می‌توان انسان را در قالب جمعی‌اش نیز در دایره بحث نشانند. همچنین است انسان در رابطه‌اش با: طبیعت، خود و خدا. از آقای دکتر علی اکبری می‌خواهیم که گردونه بحث را به گردش درآورند.

یاس
راهبرد

حجت الاسلام و المسلمین دکتر حسن علی اکبری: به عنوان مقدمه، مایلم عرض کنم همان مشکلی که در بحث میان فرهنگ توسعه و توسعه فرهنگی مطرح است، در موضوع «انسان» هم نمایان است. از ابتدا باید مشخص کرد که انسان مورد نیاز برای توسعه را مدنظر داریم یعنی توسعه را اصل گرفته و انسانی را می‌خواهیم که چنین توسعه‌ای را محقق کند. یعنی انسان برای توسعه مورد نظر است یا توسعه انسانی؟ یعنی چیستی و چگونگی ایجاد توسعه یافتگی در انسان‌ها؟ که در حالت اخیر، باید مراد از توسعه انسانی را هم تبیین کرد. در غرب شاخصه‌هایی مانند بهداشت، سواد، رفاه و ... را در این مورد مطرح می‌کنند، ولی در میزگرد حاضر (با توجه به مباحث گذشته)، پارادایم توسعه انسانی مدنظر، انسان شناسی‌ای را مطرح نظر قرار می‌دهد که مورد تأییدمان بوده باشد. در حالی که در انبوه ادبیات امروزی توسعه، این معنی کمتر مورد توجه است. در میزگردهای گذشته به تفاوت‌های مبنایی میان توسعه مدنظر غرب و توسعه مدنظر ما در زمینه‌های معرفت شناسی، هستی شناسی، انسان شناسی و وظیفه شناسی اشاره شد. غربیان به ابزار حس و تجربه بیشتر اعتماد و اتکاء می‌کنند در حالی که ما چنین اعتمادی نداریم. آنها حتی عقل‌گرایی را به معنی

نوگرایی و تجدد می‌دانند و در هستی‌شناسی خویش نیز، جهان ماده را نوعاً مساوی هستی تلقی می‌کنند ولی ما خیر. نگاه آنها به انسان، نگاه مادی است، فلذا «توسعه انسانی» را هم «توسعه انسان مادی» می‌دانند و در شاخص‌های توسعه انسانی هم کمتر به جنبه‌های معنوی، فرهنگی و روحی - روانی توجه می‌شود. در اکثر منابع غربی، انسان مدرن با انسان سنتی مقایسه شده و ویژگی‌های هر یک را بر شمرده و توسعه را عبارت از این می‌دانند که انسان با ویژگی‌های سنتی‌اش تبدیل به انسانی با ویژگی‌های مدرن شود.

به عنوان مثال انسان توسعه یافته را انسانی می‌دانند که قدرت تبیین علمی پدیده‌ها و توان پیش‌بینی آنها را داشته باشد؛ یا صنعتی شدن را به عنوان یکی از شاخصه‌های انسان توسعه یافته می‌دانند؛ یا در مورد رضایتمندی انسان توسعه یافته، رفاه ظاهری بیشتر مطرح است تا رضایت روحی و روانی. انسان توسعه یافته - از منظر غرب - انسانی است که به سرمایه‌های مادی بیشتر دسترسی داشته باشد. انسان را مخدوم جهان طبیعت دانستن و اومانیزم نیز از دیگر شاخصه‌های غرب است. در غرب، توجه به روابط چهارگانه (که در میزگردهای پیشین بحث شد) منتفی است و فقط رابطه انسان با طبیعت باقی می‌ماند. آنها در مورد روابط انسان با دیگران نیز مواردی را در مسائل سیاسی مطرح می‌کنند و این روند در نهایت به سکولاریسم ختم می‌شود.

تعبد گرایی را نیز از دیگر ویژگی‌های برجسته انسان مدرن می‌دانند که مخالفت با نگاه‌های دینی و الهی و ماورایی نیز از اینجا سرچشمه می‌گیرند.

در مباحث علم‌گرایی، انسان توسعه یافته از دیدگاه آنان علاوه بر قدرت تبیین علمی، رشد علوم عملی و کاربردی هم دارد. در همه این موارد، نوگرایی مشهود است. تمام حرف این است که انسان نوگرا، انسانی است که قصد دارد در طبیعت، تغییر ایجاد کند و معتقدند سنت به جای ایجاد تغییر در طبیعت، بیشتر در خودشان تغییر ایجاد می‌کنند؛ و سنت‌گراها نه تنها در طبیعت تغییری ایجاد نمی‌کنند بلکه مانع ایجاد تغییر در طبیعت نیز هستند.

به نظر من در بحث «انسان، موضوع توسعه» بایستی مبانی انسان‌شناسی اسلام را مرور کنیم. به عنوان مثال در برخی از دانشگاه‌ها، این پرسش را مطرح می‌کنند که چرا بیشتر به علوم تاریخی و پیشینه‌ای که تغییری هم در زندگی انسانها ایجاد نمی‌کنند، توجه دارید. گاهی هم جهان شرق را به داشتن جهانی ذهنی و فلسفی، متهم می‌کنند و گاهی نیز اسلام را به دلیل مذمت دنیا گرایی، مانع توسعه قلمداد می‌نمایند. اگر مبانی انسان‌شناسی اسلام به درستی تبیین نشود، این شبهات دامن گستر می‌شود. آنچه مدنظر ما است «توسعه انسان مادی و معنوی» است که، باید از توسعه انسان مادی متمایز شود. به علاوه در نگاه آنها به انسان نوگرایی و توسعه را در شاخصه‌های ویژه‌ای در انسان می‌بینند که انسان سنتی و انسان

نوگرا در تقابل با یکدیگر تعریف می‌شود که اصلاً درست نیست.

راهبرد به عنوان جمله معترضه عرض می‌کنم که البته آقای دکتر کچویان در میزگردهای گذشته، معتقد بوده‌اند که این تقابل عینی و واقعی است و قطعاً هم به نفع تفکر دیانت‌گرای اسلامی تمام خواهد شد....

دکتر علی اکبری: بله. اما عرض من این است که اصولاً در شیوه‌های تبیین و تبلیغ این مسأله یکسویه عمل می‌شود طوری که نوگرایی دارای جاذبه بالایی است ولی سنت به هیچ وجه جاذبه ندارد. مثلاً دموکراسی را در مقابل استبداد می‌آورند، یا جامعه مدنی را در مقابل جامعه بربری به کار می‌برند. اصالت فرد را در مقابل اصالت جمع و حقوق بشر را در مقابل تکلیف استفاده می‌کنند. یعنی شیوه تبلیغی آنها طوری است که اذهان را کانالیزه کرده و از ابتدا ذهنیتی علیه طرف مقابل ایجاد می‌کند...

راهبرد البته در کنار نکات مورد نظر جنابعالی، باید گفت که از اتفاقاتی هم که در سطح دنیا در حال وقوع است نباید غافل بود. الان سنت‌گرایان مانند گذشته، منزوی یا مردود نیستند و با افتخار اعلام می‌کنند که ما سنت‌گرا هستیم. عالمان بزرگی هم میان آنها یافت می‌شود. اکنون در دنیا، سنت به عنوان مجموعه‌ای از حکمت مطرح است که سرشار از آموزه‌های معنوی جدی برای بشر است، اگر موافقید ادامه بحث را از زبان آقای دکتر زاهد بشنویم، با توجه به سؤال اصلی ما، یعنی انسان به عنوان موضوع توسعه، در ارتباطاتش با محیط و ... و همچنین در تعریفی که در محور مختصاتی دین‌گرایانه داریم، این انسان چگونه خواهد بود؟

دکتر سعید زاهد: با توجه به ملاحظه‌ای که جناب دکتر علی اکبری داشتند، به نظر می‌رسد بهتر است از بکارگیری گزاره سنت و مدرنیسم و افتادن به دام این دو گانگی اجتناب کنیم؛ چون این دو گانگی از ابتدا به ضرر سنت سوگیری داشته و می‌خواهد همه چیز را به نفع مدرنیسم ختم کند.

ما بایستی انسان را متناسب با مبانی خویش تعریف کنیم و براساس آن، تعریف و مختصاتش، رابطه آن را با رشد و توسعه‌ای که خودمان تعریف می‌کنیم، بدست آوریم.

اگر ابتدا مکانیسم رشد دریافته‌های فرد را با توجه به معارف خودمان، بررسی کنیم و مختصات فرد را به دست آوریم، می‌توانیم آن را با نظام دریافته‌های اجتماعی مقایسه کرده و بگوئیم چه رابطه‌ای میان اینها می‌تواند برقرار باشد.

در قرآن کریم، سه ابزار شناخت را مشاهده می‌کنیم؛ حس، عقل و قلب. اگر مراحل رشد انسان را مرور کنیم، موارد بکارگیری این سه ابزار و رشد آنها به دست می‌آید. معمولاً از زمان تولد تا حدود هفت سالگی دریافت‌های کودک حسی بوده و غالباً حواس را به کار می‌گیرد و هرچه را که به دست می‌آورد با اتکاء بر حس است. از سن ۷ تا ۱۴ سالگی، معمولاً به کارگیری و دسته‌بندی عقلی، عمده می‌شود. در این دوران حس هم همچنان در جایگاه خودش هست ولی عقل هم به آن اضافه می‌شود. از حدود سن ۱۴ سالگی (یعنی حوالی سن بلوغ) تا ۲۱ سالگی، عواطف رشد کرده و قوه اختیار به وجود می‌آید و این امر باعث می‌شود که دسته‌بندی‌هایی که در سن ۷ تا ۱۴ سالگی به صورت تقلیدی اتفاق می‌افتاد، بعد از سن بلوغ، با توجه به رشد قوه اختیار، تبدیل به «تنظیم مختارانه» شود. به همین دلیل است که افراد در مقابل تمام دریافت‌های قبلی خودشان علامت سؤال قرار می‌دهند و از نو آنها را تنظیم کرده و تا سن ۲۱ سالگی رشد عواطف و فلسفه رفتارهای خودشان را باهم همراه می‌کنند. در این سنین افراد سعی می‌کنند برای رفتارها و اعتقادات خودشان، فلسفه‌ای را تدارک ببینند. این نکته هم لازم به ذکر است که رشد عواطف به معنای تعطیل شدن عقل و حس نیست، بلکه آنها هم ادامه می‌یابند.

۲۱ تا ۴۰ سالگی، سن تجربه است که طی آن فرد، تلاش دارد که آنچه را در مقام نظر کسب کرده در مقام عمل هم محک بزند. از سن ۴۰ سالگی به بعد هم جمع‌بندی این تجربیات انجام می‌شود و دستاوردهای زندگی بررسی می‌شود. در این مرحله اگر فرد به داشته‌های خودش افتخار بکند، انسان خوشبختی به حساب می‌آید ولی اگر چنین نباشد، احساس غبن خواهد داشت.

اگر این شمای کلی که هم با توجه به برخی روایات و هم با توجه به مسائل شناخت شناسی اسلامی، قابل اثبات است را بپذیریم، جامعه وظیفه دارد که در تمام مراحل ابزار کافی را در اختیار فرد بگذارد تا او نهایت رشد خویش را براساس قابلیت‌ها و استعدادهای طبیعی‌اش داشته باشد. یعنی در سن زیر هفت سال که مربوط به رشد حواس است، لازم است که جامعه با فراهم آوردن ابزارها و محیط‌های تربیتی، نهایت امکان برای رشد حواس فرد را در اختیار او قرار دهد.

از ۷ تا ۱۴ سال که الگوپذیری، رشد عقل، خردورزی و دسته‌بندی تقلیدی وجود دارد، می‌بایست الگوهایی ممتاز در اختیار فرد قرار بگیرد تا بتواند براساس الگوهای درست و صحیح، تنظیمات خویش را انجام دهد و از سن ۱۴ تا ۲۱ سالگی نیز باید زمینه عاطفی و فلسفی مناسبی برای فرد مهیا گردد تا بتواند نتیجه‌ای درست را به دست آورد. امکان تجربه هم بایستی بعد از سن ۲۱ سالگی برای انسان مهیا باشد.

در این مجموعه لازم است که رشد یافتگی هم تعریف شود. از دیدگاه بنده، رشد یافتگی این است که

سیستم دریافت‌های حسی، سیستم دریافت‌های عقلی و سیستم دریافت‌های قلبی (که مجموعه باورهاست) به تعادل برسند. البته تعادل در اینجا بدین معنا نیست که اگر فردی به تعادل رسید، بعد ثابت خواهد شد، بلکه بعد از تعادل هم انسان با نوآوری‌های جدید، تعادل را به هم می‌زند و سعی می‌کند دوباره تعادلی جدید ایجاد کند، این کنش و واکنش رشد انسان را بی‌انتهای می‌کند.

هیچ یک از زمینه‌های حسی، عقلی و قلبی رشد ما متوقف نخواهد شد. یعنی هرچه تجربیات را بیشتر کرده و تعادل را به هم بزنیم و دوباره به سمت تعادل برویم، دریافت‌های خود را غنی‌تر، بیشتر و متعادل‌تر کرده و سطح تعادل را ارتقاء می‌دهیم. من همین مطلب را رشد توصیف می‌کنم. منظور از توسعه یا رشد انسانی این است که نظام احساسی یا حواسی او دائماً رشد کند، دریافت گوش و چشمی انسان رشد پیدا کند. در هنرهای بصری از دریافت چشمی گاهی تعبیر به سواد چشمی هم شده است، مثلاً عکاسان و سینماگران دائماً تلاش دارند که سواد چشمی خود را افزایش دهند. تمام حواس می‌توانند رشد پیدا کنند، عقل و قلب هم همین‌طور.

هرچه یقین در باورهای ما استوارتر شود و استحکام بیشتری پیدا کند، درجات عرفانی رشد یافته‌تر می‌شود و توسعه حاصل می‌شود. وظیفه این توسعه بر عهده جامعه است. یعنی اگر جامعه، فرصت‌های لازم را از فرد دریغ کند عوامل واپس‌گرا شدن انسان ایجاد خواهد شد، نه عوامل رشد انسان. جامعه بایستی وظیفه خود را برای رشد انسان انجام داده و امکانات لازم برای رشد در هر یک از این مراحل را فراهم نماید و امکان تعادل و تجربیات جدید، برهم زدن تعادل و دوباره به تعادل رسیدن را فراهم نماید.

راه‌برد آقای دکتر زاهد در واقع یک مدل مطرح کردند. بحث آخر ایشان هم خیلی به دیدگاه یاسپرس نزدیک می‌شد که سواد قلبی، قابلیت رمزخوانی از هستی را به انسان می‌دهد که منتقل به فراروندگی می‌شود. جناب آقای دکتر محبیان، جنابعالی در موضوع بحث چه نظری دارید؟

دکتر امیر محبیان: برای رسیدن به یک مدل، تئوری یا یک پارادایم در مورد توسعه، راه درستی را در میزگردهای گذشته پیمودایم. ابتدا در مبانی، تشکیک کرده و نگاه معرفت‌شناسانه و فلسفی به توسعه داشتیم، قدم به قدم جلو آمدیم و اکنون وارد ساختن و طراحی یک نظام می‌شویم. من معتقدم که در واژه پردازی، باید خیلی دقت کرد که مبدا اشتراکات لفظی ما را به انحراف بکشاند. آمارتیا سن می‌گوید:

ما قبل از آنکه از برنامه توسعه حرف بزنیم، باید توسعه را معنی کنیم. بعد خودش توسعه را تعریف کرده و می‌گوید: توسعه چیزی جز افزایش دامنه اختیار و انتخاب انسان نیست. سپس بر این مبنی که هرچه گستره اختیار انسان بیشتر باشد، توسعه‌مندی او افزون‌تر است، توسعه یافتگی یا عدم توسعه کشورها را تقسیم‌بندی می‌کند.

به نظر من، تعریف آمارتیاسن در چارچوب جامعه غربی با مبانی فکری خود غربی‌ها غلط نیست ولی با چیزی که ما به دنبال آن هستیم، همخوانی ندارد. مفروضی که آمارتیاسن به عنوان بدیهی در نظر گرفته، برای ما قابل تشکیک است. ما برداشت دیگری از انسان داریم، پس باید ابتدا تعریف دقیق خود را از انسان ارائه کرده بعد وارد مفهوم توسعه شده و رابطه بین این دو را شناسایی کنیم.

گاهی انسان را تابعی از سنت‌های الهی می‌دانیم که در باب توسعه هم معنی پیدا می‌کند. گاهی نیز اختیارمندی انسان که می‌توان از آن به «نگاه معتزلی افراطی غربی‌ها» یاد کرد، باعث می‌شود که انسان برای اختیارمندی خودش، وجود خداوند را هم نفی کند و برای اینکه خود را توسعه‌مندتر نشان دهد کلیه ریسمان‌های ارتباطی خویش را بگسلد. بنابراین ما باید سئوالاتی را در مورد رابطه انسان و توسعه به صورت ابتدایی پاسخ دهیم:

۱- آیا انسان موضوع توسعه است یا توسعه مسأله انسان است؟

اگر توسعه مسأله انسان باشد حاکی از این است که توسعه مسأله‌ای مستحدثه است و پیش از این وجود نداشته است یعنی در مسیر تکاملی بشر (حتی در غرب نیز) زمان‌هایی بوده که بحث توسعه اصلاً مطرح نبوده است. توسعه در مقطعی مطرح شده و بعد از مدتی نیز ممکن است موضوعیت خودش را از دست بدهد و چیز دیگری مطرح شود.

۲- آیا انسان موضوع توسعه است یا انسان محور توسعه است؟

یعنی آیا توسعه فقط با امری انسانی محقق می‌شود یا طبیعت و ... هم موضوع توسعه قرار می‌گیرد. در این شرایط می‌توان گفت بیش از آنکه انسان موضوع توسعه باشد انسان محور توسعه است.

۳- آیا توسعه انسانی، همان تعالی انسانی است؟

۴- اگر توسعه انسانی همان تعالی انسانی است، آیا شاخصه‌هایی که برای توسعه انسانی مطرح می‌کنند در تعالی انسانی هم قابل تعمیم است؟ (شاخصه‌هایی مانند نرخ با سواد، نرخ مطالعه، نرخ امید به زندگی در کودکان زیر ۵ سال، دسترسی به آب آشامیدنی سالم، تبعیض بین زنان و مردان، فقر و فاصله طبقات اجتماعی، توزیع عادلانه ثروت و ... که همگی این موارد تابع سه

متغیر اصلی خواهند بود: بهداشت و سلامتی با نرخ امید به زندگی، علم و دانش با شاخص نرخ باسوادی، و وضعیت اقتصادی با شاخص درآمد سرانه که شاخص‌های HDI هستند) آیا در بحث تعالی انسانی هم باید همین شاخص‌ها را به کار بگیریم یا باید برای تعیین نرخ تعالی انسانی، شاخص‌های مورد نظر خودمان را در نظر بگیریم؟ بدون اینکه شاخص‌های توسعه انسانی را نفی کنیم، باید شاخص ویژه‌ای را در نظر بگیریم که تعالی انسانی را هم در بر بگیرد.

بحث دیگر این است که گاهی اشتراک لفظی ممکن است ما را به اشتباه بیاورد. گاهی الفاظی مانند نیروی انسانی بجای سرمایه انسانی اخذ می‌شود و به اشتباه می‌انجامد. می‌دانیم که سرمایه انسانی همان نیروی است که متعهد بوده و تعهد اجتماعی دارد. یعنی وقتی نیروی انسانی، تعهد اجتماعی هم پیدا می‌کند، به آن سرمایه انسانی می‌گویند.

ما انسان را تابعی از سنت الهی می‌دانیم و در سنت الهی، خداوند مسائلی را بر خود فرض کرده است. در دسته بندی سنت‌های الهی، به نکات جالبی برخوردیم که با بحث توسعه نیز تناسب دارد. در آیه ۱۲۴ سوره مبارکه طه به این نکته اشاره شده است که تنگدستی در زندگی در اثر اعراض از ذکر خدا به وجود می‌آید که به توسعه نیز مربوط است (و من اعرض عن ذکرى فان له معیسه ضنکا).

و یا از آیه ۹۶ سوره اعراف بیان شده است که چنانچه مردم شهرها و دیارها همه ایمان آورده و پرهیزکار می‌شدند، درهای برکت را از آسمان و زمین بر آنها می‌گشودیم. (رفاه و تأمین اجتماعی در پرتو تقوی) یکی از دیگر سنت‌های الهی تغییر نعمت به خاطر تغییر روش است. سوره انفال آیه ۵۳ بیان می‌کند که این عذاب از آن جهت است که خداوند بر آن نیست که نعمتی را که به قومی داد تغییر دهد تا وقتی که آن قوم خود را تغییر دهند در مجموع می‌توان گفت اگر انسان را تابعی از سنت الهی بدانیم، نوع نگاه ما به انسان و توسعه‌ای که انسان موضوع یا محور آن خواهد بود، تغییر می‌کند.

نکته دیگر اینکه آوردن ناموس و سنت‌های الهی در توسعه، کار عجیبی نیست؛ جالب است که عبارت ناموس را از غربی‌ها گرفته‌ایم یعنی «Nomus» که آن را به عنوان قاعده کلی در نظر گرفته‌ایم، از غرب اخذ شده و آن را به معنای سنت‌های الهی به کار برده‌ایم. این سنت‌ها همواره بر بشر حاکم بوده است ولی از مقطعی به بعد، انسان مدرن خود را از این سنت‌ها رها کرده است چرا که در تعریف انسان مدرن مطرح کرده‌اند که انسان فکر می‌کند، و برای انسان فکر نمی‌کنند. انسان تصمیم می‌گیرد و برای انسان تصمیم نمی‌گیرند. انسان خود رشد می‌کند و به جای انسان رشد نمی‌کنند. در عین حال فرآیند رشد انسان را نمی‌توان توصیه‌ای دانست. یعنی روابط انسان را از تمام جاهای دیگر منقطع کرده ولی رابطه

انسان به عنوان فاعل را با طبیعت نگاه داشته‌اند. اگر در گذشته انسان به دنبال تفسیر عالم بود، انسان مدرن به دنبال تغییر عالم است. معلوم نیست توسعه انسان رها شده چقدر در راه خیرش باشد. بنابراین به نظر باید ابتدا انسان را براساس مفاهیم دینی تعریف کنیم، همانطور که در مورد توسعه نیز به تعریف و همین راه را پیمودیم.

دکتر علی مبینی: به نظر من ما می‌توانیم این بحث را به بحث میزگردهای قبل متصل کنیم. در یکی از میزگردهای گذشته بحث‌هایی را در مورد الگوی توسعه مطرح کردیم و به این بحث که انسان عامل توسعه است یا انسان موضوع توسعه است، رسیدیم. فرض را بر این گذاشتیم که انسان هم می‌تواند موضوع توسعه باشد و هم عامل توسعه. بحث دیگری را هم مطرح کردیم که پارادایم حاکم بر توسعه چیست؟ در عصر حاضر اگر نگاه پارادایمیک نداشته باشیم، تعریف کاملی از موضوعات نخواهیم داشت. بعد از رنسانس، پارادایمی با ویژگی‌های خاص خودش بر زندگی انسان حاکم شد. در بحث انقلاب اسلامی هم ممکن است به پارادایم و تعاریف جدیدی رسیده باشیم، پس بنابراین تعریف خود از انسان را باید در قالب یک پارادایم فکری مطرح کنیم. اگر آن پارادایم را مطرح کردیم، می‌توانیم علاوه بر نگاه‌های امروزی، نگاه دیگری هم به آن تعریف داشته باشیم. اگر انسان را عامل و موضوع توسعه دانستیم و پارادایم‌های حاکم بر توسعه را هم در ادوار مختلف شناختیم، تفاوت‌های انسان‌ها را در پارادایم‌ها و اعصار مختلف بررسی می‌کنیم و ریشه‌یابی می‌کنیم که این تفاوت‌ها و تمایزها از کجا ناشی می‌شود؟

ریشه این تفاوت‌ها به معرفت‌شناسی بر می‌گردد یا به هستی‌شناسی مربوط است یا به نوع رفتار و ظرفیت ذهنی بستگی دارد یا به ابزار زیستی یا به روابط اجتماعی. در تغییر پارادایم‌ها این را پذیریم که برای انسان‌ها فرصت ایجاد می‌شود چون تغییرات پارادایمیک، فرصت‌ساز هستند. اینکه چه انسان‌هایی می‌توانند از این فرصت‌ها استفاده کنند به شایستگی‌های انسان‌ها مربوط است. از این رویکرد باید ببینیم که انسانی که در یک مکتب توسعه یا در مراحل از توسعه یا پارادایمی از توسعه قرار می‌گیرد چه شایستگی‌هایی دارد و این شایستگی‌ها چه تأثیری روی توسعه خواهد داشت؟ اگر از این زاویه به بررسی پرداختیم، باید مشخص کنیم که مراد توسعه انسانی است یا سرمایه انسانی؟ یا سرمایه اجتماعی یا منابع انسانی؟ آیا مراد ما ظرفیت‌های ذهنی انسان است؟

اگر توسعه انسانی را توسعه ظرفیت‌های ذهنی انسان در نظر بگیریم، سرمایه انسانی را قابلیت‌ها، توانمندی‌ها، مهارت‌ها و تخصص‌های انسان در نظر بگیریم، سرمایه اجتماعی را هم مجموعه روابط متعامل فرهیختگی و بالندی بین انسان‌ها در نظر بگیریم بر این اساس باید منابع ذهنی و شاخص‌های آن را

هم بشناسیم.

آنچه امروزه در مورد یک انسان دانش محور، یک الگوی توسعه دانش پایه، یک سازمان دانش محور، یک انسان دانش مدار و خردمند مطرح است، سلسله مراتبی را پیشنهاد می کند در این رویکرد هم می توانیم نگاهی داشته باشیم و از این طریق بررسی کنیم که اگر انسان عامل توسعه است، چه انسانی می تواند عامل توسعه باشد؟ یک انسان منفعل یا انسان مبتکر؟ انسانی که آینده بین است و خلاق یا انسانی که تابع، مطیع و پیرو است و در هر حال تسلیم شونده است؟

یعنی در این مرحله نیز ویژگی هایی برای انسان پیدا می کنیم و از اینجا به بعد مباحثی مانند انسان و یادگیری، انسان و مهارت، انسان و عقل، عقل ابزاری، عقل غیر ابزاری و ... مطرح می شوند. در شاخص ها و ویژگی های انسانی که در عاملیت توسعه مطرح است، به این موارد می توان پرداخت.

اما جناب عالی تفاوت انسان متعالی و انسان مادی را در کجا دیده اید؟

دکتر مبینی: تفاوت انسان مادی و انسان متعالی را در چارچوب های پارادایمیک می بینیم. در پارادایم های قبل از رنسانس، انسان دارای اختیار که بتواند خودش تصمیم بگیرد، مطرح نیست. تصمیمی گرفته شده و او باید اطاعت کند. بعد از رنسانس که پارادایم اومانستی و لیبرالیستی حاکم می شود، چیزی غیر از انتخاب در مقابل بشر مطرح نمی شود. ولی در یک پارادایم اسلامی، بین انسان صاحب اختیار و شرایط حاکم بر اختیار رابطه ای متعامل وجود دارد که انسان هم در چنین پارادایمی تعریف می شود. و بعد ویژگی هایی برای انسان در این پارادایم بر شمرده می شود.

آیا انتخاب شما، مورد سوم است؟ بین پارادایم قبل از رنسانس، پارادایم بعد از رنسانس و پارادایم اسلامی.

دکتر مبینی: من در مقام توضیحات اولیه هستم. ممکن است به انسان در پارادایم سوم برسیم و در پرتو پارادایم اسلامی بررسی کنیم که رابطه انسان با خالق چگونه است و بعد این انسان را در رابطه با خالقش، چه رابطه ای با محیط طبیعت، محیط خانواده، محیط اجتماع، محیط سازمان و ... دارد؟ بعد از بررسی فوق، می توان به محیط پرداخته و ببینیم محیط پویا است یا ایستا؟ ساده است یا پیچیده؟ روابط و تعاملات انسان با جامعه در محیط ساده چگونه است و در محیط پیچیده چگونه است؟ چه شاخص ها و ویژگی ها و رویکردهایی را می تواند در این محیط برای خودش به وجود بیاورد؟ اگر انسان را موضوع توسعه بدانیم، بنا است توسعه چه کاری را برای انسان انجام دهد؟ توسعه ظرفیت های مادی

انسان را افزایش خواهد داد یا ظرفیت‌های معنوی‌اش را یا هر دو ظرفیتی را که در ظرفیت وجودی انسان هست؟ انسان در طول زندگی‌اش، در هر دوره نیازهایی را دارد. باید ببینیم توسعه در هر مرحله چه نیازهایی را باید تأمین کند؟ اگر آن نیازها را تأمین کند، توسعه می‌تواند بستر مناسب آن انسان باشد.

دکتر حسین کچویان: جهت تنقیح موضع نزاع، نکته‌ای لازم به ذکر است. با توجه به ادبیات موجود در «انسان عامل توسعه» مسأله این است که فرآیند توسعه را چه نوع انسانی ایجاد می‌کند؟ در «انسان موضوع توسعه» هم در واقع انسان بستر یک فرآیند محسوب می‌شود. به این معنی که گویی تحت تأثیر ساز و کارهایی، این انسان صورت خاص و گونه‌های مختلفی پیدا می‌کند. در اینجا باید پرسید در چنین فرآیندی، انسانی که موضوع توسعه قرار می‌گیرد چه ابعادی از وجودش متحول می‌شود؟ برای تفکیک این عناوین می‌توان از بسط وجودی صحبت کرد که حاصل فرآیند توسعه، بسط وجودی این موجود است که اکنون در حالت اجمال قرار داشته و وجوه مختلف وجودش به عنوان بستر توسعه باز می‌شود و در این فرآیند ابعاد مختلف خودش را ظاهر می‌کند. آنگاه باید پرسید این فرآیند، چه ابعادی از این موضوع را گسترش می‌دهد؟

نکته دیگر در انسان به عنوان هدف توسعه است که حاصل توسعه چیست؟ اگر قرار باشد که در آخر موجودی ساخته شود، از منظر حاصل و نتیجه این فرآیند، این موجود چه چیزی خواهد بود؟ صورت مطلوب و غایی و نهایی او در این فرآیند چه چیزی خواهد بود؟

گاهی تعبیر به توسعه انسانی می‌شود که یکی از رویکردهای موجود درباره توسعه است. اگر رویکردهای اولیه توسعه را اقتصاد محور بدانیم، توسعه انسانی به معنای توسعه‌ای است که از طریق تمرکز بر انسان حاصل می‌شود نه از طریق سرمایه‌گذاری بیشتر و ... گاهی اوقات منظور از توسعه انسانی، مفهومی ارزشی است. توسعه انسانی یعنی توسعه‌ای که در خدمت انسان باشد. صرفنظر از این که انسان چه چیزی است و چه چیزی نیست؟ توسعه انسانی در رویکرد دوم یعنی توسعه‌ای که به درد انسان بخورد و حوائج او را رفع کند.

راهبرد یاس
اما حتماً شما به تفاوت «انسان، محور توسعه» با «انسان، موضوع توسعه» اشاره دارید...

دکتر محبیان: انسان محور توسعه است یعنی اینکه توسعه جریان دارد و موارد دیگری را هم در بر می‌گیرد. مانند توسعه محیطی و ... ولی محور اصلی آن انسان است. انسان موضوع توسعه یعنی توسعه تماماً ختم به وجود انسان می‌شود. بنابراین طبیعت فرع محسوب می‌شود، در حالی که من فرعی برای

طبیعت قائل نیستیم. یعنی انسان را محور توسعه می‌دانم ولی موضوع محض توسعه خیر.

راهبرد یاس
 غریبان، نوعاً توسعه را فرایند بهبود و حرکت به سمت وضعیت مطلوب می‌نامند و نگاه هم، نگاهی مادی است. شاید جامع‌ترین تحلیل هم از توسعه و تحولات رشد را در تحلیل ماتریالیسم دیالکتیک بیابیم. نگاه مارکسیست‌ها انسان مادی را به خوبی تحلیل می‌کند. در آنجا بحث‌هایی مطرح می‌شود که عمدتاً تغییرات مادی فرآیند بهبود می‌باشد و موضوعات «انسان عامل توسعه»، «انسان محصول توسعه»، «انسان و توسعه» یا به تعبیر آقای دکتر محیبان «انسان محور توسعه» و یا «توسعه انسانی» وجوه قابل تفکیکی هستند که اگر به آنها دقت نکنیم، ممکن است در قضاوت دچار اشتباه شویم.
 بسیاری از نظریه‌های رشد و توسعه در ترکیب عواملی است که باعث رشد و توسعه می‌شوند. یعنی ترکیب انسان، طبیعت، سرمایه و ... در این جا اصالت و محوریت به انسان داده می‌شود و ژوزف شومپیتر اولین کسی بود که این حرف را مطرح کرد، که به خلاق بودن انسان‌ها اشاره کرد و از آنجا به بعد واژه «انسان محور توسعه» مطرح شد و هدف هم این بود که فرایند تعاملات دولت و جامعه باید به گونه‌ای باشد که زمینه شکوفایی انسان خلاق را ایجاد کند و بعد این انسان است که جامعه را با شتاب به سمت وضعیت مطلوب که افزایش رفاه و بهبود سطح زندگی (یعنی وجه مادی انسان) بوده است، پیش ببرد. شاید مناسب‌تر این است که اکنون وارد بحث از تعالی انسان نشویم، بلکه ابتدا فرآیند توسعه را که وضعیت مطلوب از نظر دنیای غرب می‌باشد را بررسی کنیم یعنی ببینیم آنها چه تعریفی از توسعه دارند؟ وضع مطلوب آنها چیست؟ و این انسان مادی چه اختلالاتی را پیش می‌آورد که در نهایت غرب نیز اعتراف می‌کند که ما به رفاه رسیده‌ایم ولی هدفی به نام آرامش را از انسان گرفته‌ایم. بنابراین توصیه روشی می‌تواند برای تداوم بهینه بحث این باشد که ابتدا روی تک تک این فرآیندها بحث کنیم و در نهایت در مورد اختلالات موجود در توسعه غربی ببینیم ما چه راه‌حلهایی داریم.

دکتر حسین عیوضلو: در مورد پیشنهاد آقای دکتر مبینی که اشاره به پارادایمی داشتند که لازم است شکل بگیرد، می‌توانیم سئوالاتی در جلسه مطرح کنیم که برخی از آنها بدیهی است و برخی نیز چالشی است. می‌بایست سئوالات چالشی را بشناسیم و از میان آنها مواردی را که به بحث ما کمک می‌کنند انتخاب نمائیم، که براساس آنها ادامه بحث نیز تنظیم گردد. در همین چارچوب چند سئوال به ذهنم

می‌رسد که در نهایت نیز می‌توانیم چند گزاره داشته باشیم، که هر یک نیز می‌تواند آثار خاص خودش را داشته باشد:

۱- اولین جنبه بحث این است که دیدگاه جهانی از حوزه معرفت‌شناسی به این بحث نگاه می‌کند. در این مورد اولین موضوع مربوط به جایگاه انسان در جهان هستی است که در غرب تلقی خاصی از آن داشته و در بحث اومانیزم رابطه انسان با خدا را قطع می‌کنند. یعنی جنبه خالقیت را می‌پذیرند ولی جنبه ربوبیت را نمی‌پذیرد. (بحث دئیسم و تئیسم) و معتقدند که عقل دو منتوس تجزیه نشده است. تجزیه شدن مدنظر آنها هم شبیه cut شدن در اصطلاح مربوط به رایانه است. یعنی خدا ماهیت خود را از دست داده است، در حالی که ما می‌توانیم در مقابل این cut شدن، copy شدن را به کار ببریم و بیان کنیم که خدا ماهیت خودش را از دست نداده و فایل منتقل نشده است. نفخت فیه من روحی هم مؤید همین معناست که ما هم می‌توانیم جاودانه باشیم. ولی آنها بیشتر این دیدگاه را پیش می‌برند که انسان «خود رهبر» است و خودش می‌تواند آینده‌اش را شکل دهد و این بحثی بسیار کلیدی است.

دکتر کچویان: در تأیید سخن شما تعبیر مارکس در رساله دکترایش این است که من از همه خدایان متنفرم، چون قبول خدا، با الوهیت انسان منافات دارد. به تعبیر او، انسان خالق خودش است...

دکتر عیوضلو: در واقع توسعه‌ای که در غرب رخ داده، انسان را خود محور کرده و خودش هدف‌گذار و ارزش‌گذار شده است.

۲- جنبه دوم، جایگاه عقل در انتخاب‌های انسان است؛ اینکه چه مقدار به عقل و انتخاب عقلایی اهمیت بدهیم. البته بحث مراتب عقل و عقلانیت اسلامی هم مطرح است. می‌توان تصور کرد که عقل انسان عمل می‌کند، منتهی سیستمی که بر آن حاکم است براساس شناخت انسان می‌تواند متفاوت باشد. در عقلانیت اسلامی، انسان به سیستمی بالاتر و منسجم‌تر معتقد است و عقلانیت خویش را بر این مبنی به کار می‌گیرد. اینکه عقل انسان چه مقدار تعیین‌کننده بوده باشد که انتخاب کرده است نیز تعیین‌کننده است.

۳- جنبه سوم این است که در بسیاری از مباحث اقتصادی، انسان را بهینه‌ساز تصور می‌کنند. یعنی اینطور نیست که یاد بدهیم که انسان امور را چگونه بهینه بکند. این یک نوع نگرش است. نگرش دیگر این است که انسان‌ها بلد نیستند که چگونه بهینه‌ساز باشند و عده‌ای باید آن را یاد بدهند و این دو نظر کاملاً در تضاد با یکدیگر هستند.

ما آموزش نمی‌دهیم که انسان چگونه مصرف کند، بلکه انسان می‌داند که چگونه باید مصرف کند. در اینجا بحث شناخت، بسیار مؤثرتر است و تفاوت عالم و جاهل در متغیرهایی است که در ذهن خویش دارند.

هرچه این متغیرها بیشتر باشند، تصمیم‌گیری انسان دقیق‌تر و جامع‌تر است فلذا تأثیر آموزش بسیار مهم است و این طور نیست که بهینه‌سازی انسان را نفی کند، انسان بهینه ساز است: هر انسانی حتی یک روستایی نیز بهینه ساز است؛ چرا که علت مهاجرت او این است که بهینه سازی کرده و عقل خویش را به کار می‌گیرد.

۴- جنبه چهارم این است که انسان ارزش‌گذار است یا ارزش‌هایی از پیش تعیین شده وجود دارد؟ کسانی که انسان را ارزش‌گذار می‌دانند، او را تعیین‌کننده مفاهیمی مانند آزادی و ... می‌دانند. حالت و سطحی هم میان دو نظریه است که در آن برخی جنبه‌ها انسان می‌تواند ارزش‌گذار باشد و در برخی خیر.

۵- آیا انسان هدف‌مدار هست یا خیر؟ آیا اهداف درون‌زا هستند یا برون‌زا؟

در تفکری که مبتنی بر اومانیزم است، خمیرمایه انسان‌ها خودش شکل گرفته و اهداف خودش را تعیین می‌کند و هدف و کمال برون‌زایی وجود ندارد و خدا علت فاعلی است نه علت غائی. در حالی که ما معتقدیم خداوند علت غایی هم هست. (انا لله و انا الیه راجعون).

۶- جنبه دیگر این است که انسان تا چه حد می‌تواند مفاهیم کلی را بفهمد؟ فهم و شناخت انسان چیست و تا چه حدی می‌توان فهم و شناخت پیدا کرد. آیا انسان می‌تواند حقایق هستی را بفهمد و مبنای ارزش‌های هنجاری یا کلیات هنجاری خودش را بشناسد.

۷- تغییر انسان چگونه می‌تواند صورت بگیرد. او چگونه می‌تواند تربیت یافته و تبدیل به انسانی اجتماعی شود؟ در چه شرایطی ممکن است که انسان موازین لازم الرعایه‌ای را مبنای کار خودش قرار دهد؟

۸- انسان تا چه میزان حق داوری دارد؟ اگر در مورد موضوعی داوری کرد، چه مقدار اعتبار خواهد داشت. اگر عدالت را مفهومی عقلی و فطری بدانیم که انسان‌ها می‌توانند درک کلی از آن داشتند، داوری انسان‌ها از عدالت نیز دخیل و تعیین‌کننده است.

۹- رمز سعادت و پایداری انسان اجتماعی چیست؟ چه رمزی در توسعه غرب باعث پیشرفت شده است؟ به نظر من غرب فهمید که با شناخت قوانین طبیعی می‌توان مسیر کمال را طی کرد. چنانکه معتقدند خداوند معمار باتجربه‌ای بود که اکنون بازنشسته شده است. این تفکر به قوانین طبیعی اصالت داده است،

ما چه دیدگاهی در این زمینه داریم؟

۱۰- انسانها چه ظرفیت‌هایی دارند؟

می‌توانیم این بحث را کامل‌تر دیده و یک نظام تکوین را مطرح کنیم که منجر به نفی ربوبیت خدا نشود، یعنی برنامه‌ای وجود دارد که برهستی حاکم است و اگر ما خود را با برنامه هستی تطبیق دهیم می‌توانیم به رمز کمال و سعادت خویش پی ببریم و بدون آن امکان پیشرفت و توسعه وجود ندارد.

بنابراین برای رسیدن به یک حاصل مطلوب، لازم است در مورد جامعه اسلامی به تک تک این جنبه‌ها توجه کنیم و موضع خویش را در قبال آنها روشن سازیم.

دکتر محمدرحیم عیوضی: من در اینجا اصرار دارم که با تأکید بر موضوع بحث که جایگاه انسان بپاهو انسان در رابطه با موجودیت توسعه است، بحث خود را ارائه دهم. در چنین شرایطی سئوالات قابل توجهی که هنوز پاسخ داده نشده است پیش روی ما قرار خواهد گرفت. لذا بر همین اساس نگاهی به این مسأله دارم هرچند که تاکنون طرح سؤال برای ورود به بحث مطرح بوده است.

در رابطه با این موضوع در میزگردهای گذشته به یک اجماع نسبی در مورد تعریف توسعه رسیدیم که توسعه عبارت از تغییر و تحولات مطلوب برای فرایندهایی که در جوامع مختلف عمومیت دارند. در این بحث مفهوم توسعه نسبتاً کالبد شکافی شد ولی بحث از «انسان» به مراتب متفاوت‌تر است و شاید نتوانیم با نوعی اجماع نظر از آن عبور کنیم.

سئوالات مطرح شده تاکنون را در سه قالب چیستی انسان، چرایی انسان و کجایی انسان می‌بینیم. نیازی هم نیست که در پاسخ به چیستی انسان، اومانیسم را مطرح کنیم. اهمیت این موضوع تا حدی است که هنوز هم در غرب در مورد چیستی انسان اجماعی وجود ندارد.

در قرآن کریم نیز انسان در مواردی خلیفه خدا دانسته شده و فطرت الهی را در انسان مؤثر می‌داند. (فطره الله التي فطر الناس علیها) و یا روح خدا در انسان جاری می‌داند (و نفخت فیه من روحی) و از طرف دیگر انسان موجودی هلوع، ظلوم و ناسپاس و ... دانسته می‌شود. یعنی در تعبیر آیات قرآن نیز در مورد چیستی انسان بحث وجود دارد. من، بحث چیستی انسان را مکمل بحث انسان موضوع توسعه می‌دانم.

بحث دیگری در مورد چرایی انسان است که چرا انسان موضوع توسعه است؟ در این مورد هم نگرش‌های مختلفی مطرح است. برخی به قدرت اراده در انسان، برخی دیگر به مدنی الطبع بودن او و ... اشاره دارند. در این مورد هم مکاتب مختلف مطرح است. بحث در مورد انسان، در جهان بینی‌ها دارای معنی خواهد بود. چون در جهان بینی است که معرفت و شناخت حاصل می‌شود. در این کلام، اشتراکی نیز وجود دارد که انسان موجودی توسعه خواه است. اگر توسعه را حرکتی عمودی و از پایین به بالاست، سؤال مربوط به کجایی انسان مطرح می‌شود که انسان به کجا می‌خواهد برسد؟

فلذا پیشنهاد من این است که در سه محور چیستی انسان، چرایی انسان و کجایی انسان به بحث بپردازیم. اگر این تعاریف به سرانجامی برسد، به مشکل بعدی در مورد ابزارهای توسعه می‌رسیم. یعنی اگر برای انسان که موضع توسعه است، به اجماع برسیم، باید دید ابزارهای این انسان برای توسعه چیست؟ به نظر بنده شاید بتوان گفت هدف توسعه در نگرش اسلامی، غلبه انسانیت انسان بر حیوانیت انسان باشد.

بحث ضروری دیگر ارتباط انسان موضوع توسعه با روابط انسان با محیط‌های پیرامونی خودش است. این روابط را هم در دو دسته روابط عارضی (یعنی روابطی که بر انسان عارض‌اند اعم از ارادی و غیر ارادی) و روابط درونی و باطنی باید بررسی کرد. انسان موضوع توسعه می‌تواند در ارتباط با روابط درونی هم مورد تجزیه و تحلیل قرار بگیرد؛ مثلاً رابطه انسان با خودش، نوعی رابطه درونی است که به مباحثی مانند اخلاق توسعه می‌پردازد.

دکتر علی اکبری: بحث ما این است که نسبت انسان را با توسعه مشخص کنیم. عکس رابطه «تبيين نسبت انسان با توسعه» نیز ممکن است، یعنی «تبيين رابطه توسعه با انسان» گاهی انسان را به مثابه عامل توسعه دانسته و گاهی به مثابه موضوع توسعه به آن می‌نگریم. در خاستگاه دینی مسأله، هر دو مطرح‌اند. اگر توسعه را به مفهومی غربی در نظر بگیریم، انسان عامل توسعه است. در اسلام علم‌گرایی، اندیشه پیشرفت و ارتقاء سطح زندگی و رویکرد علمی به طبیعت نیز مطرح است.

امیرالمؤمنین (ع) در مورد هبوط حضرت آدم می‌فرمایند: «فأهبطه بعد التوبة ليعمر ارضه بنسله» بعد از اینکه توبه کرد، او را هبوط داد تا زمین خدا را با فرزندان خود عمران کند. یا در آیه شریفه‌ای که می‌فرماید: «هوانشألكم من الارض واستعمرکم فیها» (سوره هود آیه ۶۰) معنای عاملیت توسعه برای انسان نهفته است که خدا خواسته است که انسان عامل توسعه، عمران و آبادانی زمین باشد. یا این آیه که «هو الذي جعل لكم الارض ذلولاً» خداوند زمین را برای شما رام و ذلول قرار داد تا در آن تصرف کنید. «سخر لكم ما فی السموات وما فی الارض جميعاً» که در این آیات نیز معنای عاملیت نهفته است. «ولقد مكناكم فی الارض وجعلنا لكم فیها معاش» در این مورد انسان عامل توسعه است. واژه‌هایی مانند عمل، فعل، سعی، کدح، جهد، رزق کسب نیز اشاره به همین مضامین دارند و آیه «و اية لهم الارض الميئة احييناها و اخرجنا منها حبا لياكلوا من ثمره و من ما عملته ايديهم» که صراحتاً انسان را عامل و فاعل توسعه معرفی می‌کند.

گاهی نیز در تعریفی که از توسعه تحت عنوان حیات طیبه داشتیم، انسان موضوع تحول است مانند *قدا فلاح* من زکیها مقام خلیفه الهی و یا *صیوروت انسان* که قرار است انسان «چیزی» بشود. در این موارد انسان موضوعیت پیدا می‌کند. و یا مانند *یزکیهم و یعلمهم* ... و یا عبارت *فلاح* نیز که اشاره به کشت، رشد، و حرس کردن دارد.

در نگاه دینی، اگر بخواهیم نسبت انسان را با توسعه به دست آوریم از آن جهت که توسعه مدنظر غرب عمران و آبادانی و پیشرفت و تحول و تصرف در طبیعت بیرون است، انسان عامل توسعه است و در نگاهی که اسلام به تحولات انسانی دارد، خود انسان را باید موضوع تزکیه، تحول، خلافت الهی و فلاح

دانست. در ادعیه هم داریم که اسألك اللهم الرفاهیه فی معیشتی ما ابقتنی اقوی بها علی طاعتك و ابلیغ بها رضوانك که جمع بین هر دو است یعنی عاملیت و موضوعیت. در واقع انسان عاملیت توسعه را می‌خواهد تا خودش موضوع توسعه بشود.

مهندس سید مرتضی نبوی: به نظر من بررسی سیر خلقت انسان در سوره بقره و به صورت مفصل‌تر در سوره اعراف، شاید بتواند به بسیاری از سئوالات ما پاسخ دهد. ابتدا به ملائکه که در تعبیر فلاسفه در مراتب بالای عقلانی هستند گفته می‌شود که انی جاعل فی الارض خلیفه، آنها هم تعجب کرده و می‌گویند در حالی که ما تسییح و تقدیست می‌کنیم، انسانی را قرار می‌دهی که فساد و خونریزی می‌کند. بعد خداوند می‌فرماید من چیزی می‌دانم که شما نمی‌دانید. بعد هم به انسان، علم اسماء داده می‌شود. از اینجا می‌فهمیم که انسان می‌تواند مظهر تمام اسماء الهی باشد. یعنی چنین ظرفیتی را پیدا می‌کند، بدون اینکه فساد و خونریزی انسان در زمین نفی شده باشد.

بنده در تقسیم بندی‌ای که از تفسیر ملاصدرا برداشت کرده‌ام، در یک مرحله خداوند خلقت انسان را اراده می‌کند که مرحله علم الهی است و بعد از سیر مراحل به جایی می‌رسد که شایستگی خلیفه خدا بودن در زمین را پیدا می‌کند و حتی از عالم فرشتگان هم که عالم محض عقلانی است می‌تواند بالاتر برود. مرحله بعدی، مربوط به بحث در عالم عقلانی با فرشتگان است. مرحله پایین‌تر آن مربوط به بهشتی است که حضرت آدم و همسرش در آن بودند و به آنها گفته شد که به این درخت نزدیک نشوید تا اینجا احساس برهنگی، تشنگی، گرسنگی، خوف و نگرانی‌های دنیوی وجود نداشته است ولی شیطان که از خدا اجازه گرفته بود تا وسوسه کند، انسان را هم وسوسه می‌کند تا از درخت ممنوعه بخورد و با خوردن از آن درخت، انسان گرفتار برهنگی، قضاء حاجت، تشنگی و ... می‌شود و بعد زمینی می‌شود که می‌فرماید: لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم ثم رددناه اسفل سافلین. یعنی انسان از آن مرتبه بالا که در علم خدا بود و بعد عالم عقلانی، به برزخ یا آسمان دنیا می‌آید و بعد روی زمین می‌آید و از اینجا نیز باید باخودسازی دوباره به بالا برگردد. آیه قرآن هم در مورد به دوش کشیدن بار امانت توسط انسان می‌گوید: انا عرضنا الامانه ... و حمله الانسان انه كان ظلوما جهولا. حافظ هم می‌گوید:

آسمان بار امانت نتوانست کشید قرعه فال بنام من دیوانه زدند

سؤال مهم در اینجا این است که ظلوم و جهول برای انسان تعریف محسوب می‌شود یا تکذیب؟ من بررسی کرده و به این نتیجه رسیدم که این، بزرگترین تعریف از موجودی است که خدا خلق کرده و به ملائکه در موردش گفته است که انی اعلم ما لاتعلمون، یعنی انسان باهمین ظلوم و جهول بودنش ظرفیت بالایی پیدا کرده است. ظلوم و جهول بودن انسان موتور حرکت انسان است.

موتور توسعه که تعبیر به حرکت و تغییر دائمی از آن شده است، ظلم و جهول بودن انسان است که هیچگاه نمی‌ایستد و انسان به هر مرحله‌ای که برسد احساس می‌کند که هنوز به خودش ظلم کرده است و هنوز خیلی چیزها هست که نمی‌داند و این امر پایه‌ای برای حرکت به مراتب بالاتر است. نور و ظلمت، معروف و منکر، پاکی و خباثت، آزادی و استبداد، امنیت و خوف، آرامش و اضطراب، علم و جهل، عدل و ظلم، ذکر و غفلت و ... همگی در اینجا معنی پیدا می‌کنند ولی مهم این ظلم و جهول بودن است.

امام حسین (ع) هم در دعای عرفه می‌فرماید: «انا الجاهل فی علمی فکیف لاکون جهولا فی جهلی» یا می‌فرماید پروردگارا! من چگونه احساس عزت کنم، در حالی که مرا در مرکز ذلت قرار داده‌ای و چگونه احساس عزت نکنم، در حالی که مرا به خودت نسبت داده‌ای.

این بینش و فلسفه خلقت هم نگاه خوش بینانه به انسان را پوشش می‌دهد و هم نگاه بدبینانه، را هم نگاه جان لاکمی و هم نگاه هابزی را. واقعیت هم همین است که هم انسان‌های شرور وجود دارند و هم انسان‌های سعید. این فلسفه خلقت هر دو را پوشش می‌دهد بی‌آنکه بخواهد به یک سمت گرایش پیدا کند (فألهمها فجورها و تقویها). این فلسفه خلقت نشان می‌دهد که خود انسان به عنوان موضوع توسعه، مطرح است و حرکت توسعه‌ای او هم حدی ندارد، همانطور که ظلم و جهول بودنش حدی ندارد. فکر می‌کنم با نگاه به فلسفه خلقت به این سئوالات نیز پاسخ داده می‌شود.

دکتر کچویان: من در اینجا تذکر لازمی را می‌خواهم عرض کنم و آن اینکه ما بدین واقعیت توجه نداریم که این الفاظ در متن‌های مختلف، معانی متفاوتی دارند. کسی انکار نکرده که خداوند انسان را به این عالم آورده است که تغییری ایجاد کند ولی گفتمان توسعه چیزی متفاوت از این سخنان است. توسعه در متن مباحثات سنت متفاوت از چیزی است که در متن تجدد وجود دارد. نکته اصلی من در کتابی تحت عنوان «سپیده دمان فلسفه تاریخ بورژوازی» است، که شروع کتاب با ماکیاولی است که بیان می‌کند ماکیاولی چه کار بزرگی کرد. می‌گوید سازوکارهایی که ماکیاولی گفت، همیشه در تاریخ استفاده شده است ولی او اولین این ساز و کارها را در خدمت هدف خاصی یعنی توسعه بورژوازی قرار داد. در ادامه نیز می‌گوید: فلسفه تاریخ بورژوازی، شرایطی را که خاص بود، تبدیل به شرایط عام کرد، به عبارت دیگر ساز و کارها و قواعدی را که خاص توسعه بورژوازی بود، به قواعد عام جهانی تبدیل کرد. در فکر اروپایی که در آن فکر تجدد نیز خوابیده است، این نکته مطرح است که انسان بودن انسان در مقاطع تاریخی خاصی، ممکن هست. در فلسفه تاریخ مارکس و غیر او، انسان در بدو آفرینش امکان انسان بودن نداشته است و در نظرات دیگر حتی در مرحله بورژوازی هم امکان انسان بودن وجود ندارد، بلکه در

مرحله گذر از ساختار طبقاتی تاریخ با ساختار موجود جهان که سرمایه داری و بعد گذرش به سوسیالیسم و بعد کمونیسم است که انسان بودن در معنای تام و تمامش ممکن می‌شود و در مراحل دیگر تاریخ اصلاً انسان بودن امکان نداشته است.

سؤال اول من این است که آیا از نظر ما (و در فکر دینی) تحقق انسان مطلوب (هرچه که هست) منوط به وجود ساختارهای خاص اجتماعی است؟ یعنی باید نهادها و ساز و کارهای خاصی (مانند آموزش و پرورش، نظام پارلمانتاریستی و ...) داشته باشیم تا انسان مطلوب پدیدار شود؟ آیا در فکر دینی، انسان بودن انسان منوط به شرایط خاص بیرونی است که اگر نباشد، انسان بودن انسان ممکن نباشد؟

آیا گونه‌های خاصی از ساختارهای اجتماعی که الان هست ولی در زمان حضرت آدم نبوده است، مورد نیاز است تا انسان مطلوب حاصل گردد. این نکته مهمی است. از نقطه نظر دینی آیا انسان فقط اکنون می‌تواند انسان باشد یا دیروز هم می‌توانسته انسان باشد؟ یا از روز اول و از همان روزی که روی زمین هبوط کرد می‌توانست انسان باشد. اگر اینطور باشد ارتباط او با توسعه چگونه خواهد بود؟ و این ارتباط چه موضوعیتی پیدا می‌کند.

سؤال دوم این است که آیا تحقق انسان مطلوب، مشروط به بسط وجودی خاصی است؟ سؤال اول ناظر به شرایط بیرونی بود و این سؤال در مورد شرایط درونی است. با توجه به مباحث آقای دکتر زاهد، آیا لازم است که چشم انسان حتماً به صورت خاصی درآید تا توسعه یافته باشد؟ یا در مورد خیر وجودی که علماء اخلاق و فلاسفه آن را به کار برده‌اند، شیرترین افراد عالم از حیوانات برترند چون قوای بینایی، چشایی و ... انسان طوری است که می‌تواند بر حیوانات غلبه کند و آنها را تسخیر کند. آیا وجود انسان مطلوب مستلزم این است که نوعی بسط وجودی خاص پیدا کند؟ که اگر حاصل نشد، انسان مطلوب هم حاصل نشود؟ آیا این‌ها شرط کمال انسانی هستند؟ سؤال سوم این است که ساز و کارهای ایجاد انسان مطلوب چیست؟

خداوند در قرآن بیان کرده و تاریخ هم نشان داده است که تا قبل از تجدد، ساز و کارهایی که به عنوان ساز و کارهای ایجاد توسعه انسانی مطرح شده‌اند، وجود نداشته‌اند. در مخیله انبیاء هم نمی‌گنجید که انسان‌ها را بدین گونه تغییر دهند؟ یعنی با استفاده از تغییر و تحولاتی که به تعبیر کانت انسان را تبدیل به وسیله می‌کند، می‌توان انسان مطلوب را ایجاد کرد؟

ساز و کارهایی که در علوم تجربی و اجتماعی که در نظریه‌های توسعه مطرح است، ساز و کارهایی ابزاری است، یعنی به این که فرد بخواهد یا نخواهد، انتخاب بکند یا خیر کاری ندارد، بستگی ندارد.

اساس علم جدید که در فکر ماکیاولی نیز بود و به درستی هم محقق شد (البته با خطاهای معرفت شناسانه و فلسفی متعدد) این بود که آدم را به صورت ماده خامی در بیاوریم که هر طوری که خواستیم بتوانیم اهدافمان را با او محقق کنیم، صرف نظر از اینکه بخواهد یا خیر. حال چنین نگاهی چه مقدار با دیدگاه دینی سازگاری دارد؟ اگر به این سه سؤال پاسخ دادیم می‌توانیم بسنجیم که این مباحث با دیدگاه دینی ما چه مقدار تناسب دارد؟

راهبرد اگر انسان مطلوب را در مدل‌های توسعه غربی بررسی کنیم که دارای چه مشخصه‌هایی است به این نتیجه می‌رسیم که انسان مطلوب در این نظریات، ویژگی‌هایی دارد که بیشتر ناظر به بعد فیزیکی و مادی انسان مانند جامعه و طبیعت است.

به عنوان مثال، نگاه نازیسم یکی از مدل‌های کاربردی پیشنهادی بوده که طی آن جامعه‌ای برتر خوانده می‌شد که تا تغییر و اصلاح ژنتیکی هم پیش می‌رفت که انسان مطلوب آن جامعه لازم می‌بود ویژگی‌های فیزیکی و کالبدی خاصی داشته باشد که کارکردهای خود را در زمینه‌های اقتصادی اجتماعی و ... نشان می‌دهد. آیا مناسب است روی انسان مطلوب از دیدگاه غرب توقف بیشتری داشته باشیم که چه ویژگی‌هایی دارد و آیا امکان پذیر است یا خیر؟ به نظر من الان بر سر راه غربی‌ها مشکل ایجاد شده و نظرات بعد از جنگ هم به شدت مورد اعتراض قرار گرفته است. با این همه آیا با نفی نظرات غرب، می‌توانیم دیدگاه‌های خودمان را در مورد انسان مطلوب ثابت کنیم. اگر موافقید ضمن اشاره به بن‌بست‌های نظریه‌های غرب، بیشتر به تفاوت نگرش اسلام بپردازیم. جناب آقای دکتر علی اکبری.

دکتر علی اکبری: ما در مبانی هستی‌شناسی، مبانی انسان‌شناسی، مبانی وظیفه‌شناسی و مبانی معرفت‌شناسی دارای تفاوت‌های جدی با غرب هستیم. در این موارد است که توسعه از دیدگاه اسلام، با توسعه از دیدگاه غرب از یکدیگر جدا می‌شوند نه در نمادها و ظواهر توسعه.

مبانی تطبیقی توسعه غربی را می‌توان اینگونه برشمرد:

هدف: ترقی، پیشرفت، رفاه

مفهوم: انتقال از سنت به مدرنیسم

مبانی مطرح در این نوع توسعه نیز عبارتند از:

۱- اصالت بشر، بشرمداری، انسان‌محوری (اومانیزم)

۲- تفرد، فردگرایی (اندیویدوآلیسم): نتیجه خود محوری و اصالت نفس اماره و محور قرار گرفتن آن است

۳- دنیویت، عرف گرایی - علمانیت (سکولاریسم)

۴- اصالت اباحه - اباحیگری (لیبرالیسم)

۵- اصالت دانش منهای معرفت و علم بدون ایمان

۶- اصالت ماده (ماتریالیسم)

۷- اصالت سود، سوداگری (مرکانیلیسم)

۸- تساهل و تسامح (تولرانس)

۹- اصالت لذات مادی

مبانی توسعه دینی را هم می توان این طور بیان کرد:

هدف: رشد، تعالی، کمال، استعلا

مفهوم: انتقال منجر به تکامل و از انحطاط به تعالی

مبانی مطرح در توسعه دینی نیز عبارتند از:

۱- خدا محوری (تئوئیسم): بشر تابعی از خدا بعنوان عبدالله و خلیفه الله

۲- توحید گرایی: نتیجه عرفان نفس و وحدت درونی و عرفان رب است

۳- شرع گرایی (عقباگرایی): عجزین بودن دین و دنیا و عرف گرایی متأثر از شرع

۴- تکلیف گرایی، برتافتن مسئولیت و اجبات و محرمات و امر و نهی

۵- معرفت گرایی و اصالت معرفت و حکیم پروری

۶- اصالت معنا، ملکوت، غیب جهان

۷- اصالت رشد، خدمت و نافعیت

۸- سماحت و سهولت و یسر و تیسیر

۹- اصالت لذات معنوی و روحی

بحث دیگری که به صورت جدی مورد توجه است، مقایسه بین توسعه مطلوب غرب و تعالی مدنظر اسلام است؛ برخی سعی کرده اند از عنوان توسعه برای تعالی استفاده کنند ولی چیزی که ما واقعاً دنبال آن هستیم، تعالی است و بسیار فراتر از مفهوم توسعه و اهداف آن است. به طور خلاصه انسان در اسلام در دنیا و آخرت، ماده و معنی و با جامعیت کامل دیده شده است.

انسان موجودی است که در هر دو عالم حضور دارد و توسعه چنین موجودی مطرح است. در اسلام در

آمیختگی جسم و روح انسان مدنظر است که نشان می‌دهد انسان فقط جسم نیست. برخی به وجود ۳ مرحله برای انسان قائل‌اند:

۱- مرتبه جسم انسان که مرتبه نازل وجود او است. ۲- مرحله لطیف‌تر از جسم، روح انسان است. ۳- مرحله متعالی‌تر که عقل نام دارد.

در برخی از روایت هم این طور بیان شده است که «ان الله (تبارک و تعالی) خلق البهائم و ركب فيهم الشهوه و خلق الملائكة و ركب فيهم العقل و خلق الانسان و ركب فيهم العقل و الشهوه» و بعد بیان می‌کند که اگر در انسان عقل بر شهوت غلبه پیدا کند از ملائکه بالاتر می‌روند و اگر شهوت بر او غلبه کند از حیوانات هم پست‌تر می‌شود. براساس نگاه صدرایی به انسان، روح و جان انسان هم محصول ماده و جسم آدمی است که در یک حرکت جوهری متحول می‌شود ولی از هم جدا نیستند و نوعی اتحاد بین جسم و جان وجود دارد.

اگر انسان را با این جامعیت در نظر بگیریم، بسیار متفاوت خواهد بود از انسانی که فقط بعد مادی‌اش مورد توجه است. نگاه یک سویه به انسان باعث می‌شود هرگونه دیدگاهی که موضوعیت و عاملیت انسان را مطرح می‌کند، به انحراف کشیده شود.

اطمینان نفس، آرامش، ایمان و ورود امنیت به حریم جان انسان بسیار متفاوت است با نگاهی که انسان را فقط در مرتبه دانیۀ نازلۀ دنیا می‌بیند، البته در تلاش‌های قرن اخیر غرب، از زاویه‌ای بسیار پایین و با نگاهی مادی سعی شده است که به جنبه غیر مادی انسان هم توجه شود.

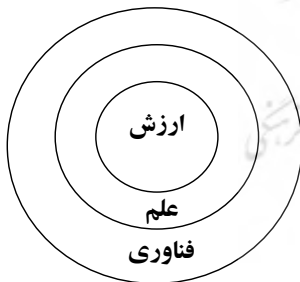
در نگاه به انسان توسعه باید افق جدیدی را برای غرب باز کنیم. چنین نگاهی به دلیل برخورداری از اتقان، آنها را هم متقاعد خواهد کرد. آنها بیش از ما احساس خلأ می‌کنند ولی ما احساس آنها را نداریم. توسعه غرب، افکار را تخدیر کرده و هویت انسان را تغییر داده است؛ گویی انسان‌ها مسخ شده‌اند و فرصت بازیابی خود را از دست داده‌اند. اگر این موارد احصاء شود تفاوت‌های ما را با غرب به خوبی نشان خواهد داد.

دکتر زاهد: کاملاً موافقم که در بحث از توسعه، آسیب‌شناسی غرب لازم است. اما اگر زیاد هم در مورد آسیب‌شناسی بحث کنیم، ممکن است که ما را از مباحث ایجابی غافل نماید ولی در حد کفایت باید آن را انجام داد. به صورت بسیار خلاصه می‌توان گفت انسان مطلوب در تمام نظریات مربوط به توسعه غربی، انسان سلطه‌طلب است و به صورت کلی در مورد انسان مطلوب اسلام می‌توان گفت که انسان عدالت خواه است. تمام عواملی که برای رشد انسان در غرب لازم است در این خلاصه می‌شود که «انسان بیشتر بخواهد» چون بیشتر می‌خواهد، به دنبال توسعه می‌رود. از طرف دیگر ما معتقدیم انسان

مطلوب، انسان عدالتخواه است که در نتیجه عدالتخواهی، حق طلب، الهی و اهل عبودیت خواهد بود. اگر بنا باشد انسان عدالتخواه داشته باشیم، لازم است که عدالت خواهی در سیستم اجتماعی و تربیتی مان مستقر باشد. یعنی فرد از ابتدای تولد، عدالتخواه تربیت شود. در اینجا در ادامه بحث تقسیم‌بندی که از ۴ دوره زندگی انسان داشتیم، مبحث رابطه فرد با جامعه را مطرح می‌کنیم. اگر بنا باشد انسان، انسانی متعادل شود باید محسوسات، معقولات و دریافتهای فردی‌اش را به تعادل برساند. این به تعادل رسیدن (به معنای رشد یابنده) فقط با مبنی قرار دادن حضرت حق حاصل می‌شود. یعنی اگر سیستم باورهای انسان را به عنوان سیستم زیربنایی شخصیتی او در نظر بگیریم، این سیستم می‌تواند بر مبنای پول پرستی تنظیم شود که در این صورت انسان‌های نظام سرمایه‌داری را در بر می‌گیرد. می‌تواند بر مبنای قدرت پرستی باشد که انسان‌های تحت پوشش نظام‌های سوسیالیستی را شامل می‌شود و می‌تواند براساس خداپرستی قرار گیرد که در آن صورت انسان عدالتخواه را پرورش می‌دهد.

می‌باید از ابتدا برای تربیت فرزندان، شرایط اجتماعی را به گونه‌ای فراهم کنیم که مسیر عدالتخواهی او را که پایه اش اعتقاد به خداوندست را تامین کند.

اگر بتوانیم نظام باور ها و تفکر و عملکرد فرد را بر مبنای الهی تنظیم کنیم و این تعادل را در فرد ایجاد نمائیم، به توسعه مورد نظراز منظر فردی دست خواهیم یافت. اما برای این کار لازم است در سیستم اجتماعی و نظام فرهنگی جامعه سه سیستم زیر را در نظر داشته باشیم:



- ۱- سیستم ارزش‌ها و اخلاق
- ۲- سیستم علم و معرفت
- ۳- سیستم فناوری و مهارت‌ها

با توجه به بحث های گذشته می‌دانیم که هر یک از این سیستم‌ها، سیستم به توافق رسیده محسوسات، معقولات و باورهای افراد جامعه است. اگر این سیستم اجتماعی به تعادل رسیده و براساس اسلام تنظیم شود، می‌توانیم افراد را در این فضا حاصل از آن به راحتی به نحوی که عرض شد، تربیت کنیم. البته در این میان نباید اختیار انسان را نادیده گرفت و همه چیز را جبری دید. در صورت فراهم بودن شرایط مطلوب اجتماعی در صورت اراده‌ی انسان بر خیر و نیکی می‌توانیم انسان عدالت خواه را داشته باشیم. لازم به ذکر است که چون نظام فرهنگی را نظام افکار اجتماعی تعریف کردیم افکار اقتصادی، سیاسی و

... هم درون این نظام دیده شده است. بنابراین اگر چنین رابطه‌ای بین فرد و جامعه برقرار شود، می‌توانیم به اهداف انسان‌سازی توسعه یعنی رشد انسان‌های عدالتخواه دست پیدا کنیم، ولی اگر دنبال تئوری‌های غرب برویم، انسان‌های سلطه‌طلب محصول کار خواهد بود. چنین انسان‌هایی، محیط کار، محیط خانواده و درون خودشان را تبدیل به جهنم می‌کنند. به طور کلی مصادیق سلطه‌طلبی را می‌توان در فرد، در محیط اجتماعی میانه و محیط اجتماعی کلان مشاهده کرد.

متأسفانه در کشورمان از دوران قاجار، تئوری‌های توسعه در کشور به سمت تئوری‌های تولید انسان‌های سلطه‌طلب حرکت کرد و در دوران پهلوی، به شدت این الگوها تقویت شد. اما از آغاز انقلاب اسلامی فضایی که در جامعه ما به وجود آمده است، فضای انسان عدالتخواه است ولی وقتی که خرده فرهنگ‌ها را می‌شکافیم، عناصر سلطه‌طلبی در بسیاری از افراد مشاهده می‌شود که به نظر می‌رسد آسیب اصلی در اینجا است. اگر نتوانیم فرهنگ سلطه‌طلبی را در درون افراد مهار کنیم، مانع اصلی توسعه ما خواهد بود.

راهبرد عوارض سلطه‌طلبی چیست؟ مثلاً در رابطه با طبیعت ...

دکتر زاهد: در رابطه با طبیعت، باعث تخریب طبیعت است. اگر هیچ حدی برای تسلط بر طبیعت وجود نداشته باشد، قطعاً سلطه‌طلبی به تخریب طبیعت منجر می‌شود. مگر اینکه سایر انسان‌های سلطه‌طلب، با وضع قوانینی جلوی تخریب طبیعت توسط دیگران را بگیرند. (مانند آنچه در غرب واقع شده است). در چنین جامعه‌ای بر اساس آنچه که شکل گرفته جنبش‌های اجتماعی به وجود آمده تا جلوی سلطه‌طلبی یک دستگاه یا گروه بر محیط زیست گرفته شود. اما باید توجه داشت که سلطه‌طلبی معنایی فراتر از تخریب محیط زیست دارد. مثلاً هنگامی که در کلاس درس ایرادی از استاد گرفته می‌شود که بجاست، اگر آن استاد سلطه‌طلب باشد، دست به توجیه اشتباه خویش می‌زند ولی اگر پذیرفت و به حق سر فرود آورد، انسانی عدالت خواه است.

اکنون فرهنگ سلطه‌طلبی به وفور در رابطه با تربیت فرزندان، در رابطه با همسر، در رابطه با محیط کار و ... مشاهده می‌شود که مانع اصلی توسعه در کشور ماست.

دکتر علی اکبری: نظریه‌ای در مورد انسان در مقابل مدنی بالطبع بودن مطرح است که او را مستخدم بالطبع می‌داند. انسان در بدو امر می‌خواهد همه چیز را به خدمت خودش در آورد و هیچ حد و مرزی هم برای این استخدام نمی‌پذیرد ولی بعد متوجه تزاخم و محدودیت ذاتی‌ای می‌شود که در عالم طبیعت وجود دارد و منازعات و قدرت‌های متقابل باعث می‌شوند که هر طرف خدمت‌هایی را از گروه دیگر اخذ کند و جامعه شکل می‌گیرد. تبعات فاسد این استخدام این است که این سلطه‌جویی چون در آغاز

توسعه غربی حد و حصری نداشته و بی‌رویه پیش رفته و خودش هم نوعی ارزش تلقی می‌شده است، علاوه بر خسارتهای جدی بر طبیعت. منازعات، ظلم‌ها، ستم‌ها، استعمار و استثمار فراوانی را باعث شده است. بنابراین تمام مفاسدی که در زندگی بشر شکل گرفته، در راستای عدم اجابت صحیح خواسته فطری استخدام‌گری و عدم تعادل در استخدام‌گری است. تخریب نیز محدود به طبیعت نشده و به انسان‌ها هم رسیده است و از این هم فراتر رفته و کم‌کم به ظلم به خدا در نتیجه شکل‌گیری مکاتب آلوده فکری و تربیتی منجر شده است. نظریه‌پردازی‌های شرکت‌آمیز دهه‌های اخیر هیچ سابقه تاریخی به این وسعت ندارد.

بشریت قبل از اینکه توسعه فعلی را داشته باشد، این مقدار الحاد نداشت و همه بدبختی‌هایی که بر سر بشریت آمده است، ریشه در همین نوع نگاه داشته است.

مهندس نبوی: راجع به زیربنای توسعه غربی، این نکته را هم می‌توان اضافه کرد که شعار اصلی آنها هنگام پایه‌گذاری مکاتب لیبرالیستی، آزادی انسان بود. آنها انسان را طوری تعریف کردند که انسان موجودی مختار است و بایستی برای انتخاب کردن، آزاد باشد. جدال آزادی و عدالت هم از همین جا پایه‌ریزی شد.

تعریفی که از آزادی داشتند نیز ایجاب می‌کرد که هر چیزی که مانع آزادی محسوب می‌شود، باید کنار برود؛ اعم از اینکه آن مانع عدالت، اخلاق، دین، سنت، وحی باشد یا هر چیز دیگر.

انسان شروع به ساختن ابزار و پیچیده کردن آن نموده و ابزار سلطه‌اش را قوی‌تر و کارآمدتر کرد و در نهایت به جایی رسید که چون تمام ملاک‌های وحیانی را در جامعه خودش از بین برده بود، این سؤال برای انسان غربی پیش آمد که با این سرعت سرسام‌آور توسعه، استخدام مداوم طبیعت و ابزار و بالا بردن کمی و کیفی مصرف، در نهایت چه چیزی حاصل شده است؟

در این شرایط که از یک طرف طبیعت تخریب می‌شود و از طرف دیگر قفس آهنینی ایجاد شده، آزاد بودن و انتخابگر بودن انسان چه معنایی دارد، چون نظام سلطه‌ای که با پیشرفت علم و تکنولوژی حاصل شده است، شرایط را برای نوعی استبداد نامرئی پیچیده فراهم کرده است و خبری از عدالت و آرامش و ارزش‌ها و طبیعت سالم هم نیست.

به نظرم حرکتی هم که به مقابله با مدرنیسم پرداخت، از همین جا شروع و این جریان در نهایت به ضد خودش تبدیل شد؛ یعنی حتی پیام‌های اولیه مدرنیسم هم تأمین نگردید و منجر به زندانی شدن انسان در قفسی شد که انسان با دست خودش ساخته بود.

دکتر مبینی: در واقع توجه به این نکته مهم است که اگر انسان یک ساختار وجودی دو بعدی (مادی و

معنوی) داشته باشد، روند توسعه در غرب فقط به یک بعد انسان بعدی مادی توجه کرده است.

اگر انسان غربی مکاتبی مانند اومانیزم، لیبرالیسم، سکولاریسم و ... را پیشنهاد کرده است، همگی معطوف به بعد مادی‌اند. امروز بشر به این نتیجه رسیده است که سیری را که مدرنیسم و پست مدرنیسم طی کرده است، مسیر تکاملی‌اش نبوده است و مسیری غیر تکاملی برایش داشته است. شاید به دلیل نداشتن امکانات مادی توسعه ایجاد شده در غرب، عده‌ای تصور کنند که الگوی غربی می‌تواند هدف خوبی برای توسعه ما باشد ولی اگر از زاویه چیزی که به دست آورده‌اند زندگی آنها از بستر اجتماعی‌اش تصور کنیم، ممکن است آنها خلأهایی را داشته باشند که ما به آن توجه نداریم و آن همان بعد فراموش شده انسان توسعه یافته است.

آنها رشد را به جای توسعه اخذ کرده و بعد به رشد جنبه مادی و کمی دادند. در حقیقت بقاء و زیست انسان را به جای رشد و تعالی و تکامل در مسیر انسانیت انسان قرار دادند و دستاوردهای آنها در مسیر افزون‌خواهی، سلطه طلبی، خود خواهی، ناآرامی و افسردگی قرار گرفت. شاید مشکلی که امروزه در جوامع غربی مشاهده شده و علمای روان‌شناسی، رفتار گرایان و جامعه‌شناسان به آن توجه می‌کنند، از غفلتی حاصل شده باشد که انسان را موجودی تک بعدی و فقط دارای بعد مادی برای بقاء و زیستن قرار دادند.

این سوال مطرح است که اگر ما در این زمینه نواقصی داریم، می‌خواهیم با همین یک بعد حرکت کنیم یا اینکه می‌خواهیم از ابتدا ساختار انسان را دو بعدی در نظر بگیریم؟ اگر انسان را دارای ساختاری دو بعدی در نظر بگیریم، باید مشخص کنیم که آیا نیازهای بقاء، استعدادهای انسان، استعدادهای فطری، استعدادهای قلبی و روحی و هنری و ... را هم تقویت خواهیم کرد یا خیر؟ و سلسله مراتب این موارد را چگونه می‌توان طراحی کرد یا پیش برد؟ بنابراین من هم نظر آقای دکتر کچویان را قبول دارم که گفتمان توسعه چون متکی بر یک بعد انسان است، سراب است.

راه‌برد و می‌توان افزود که لیبرالیسم و سوسیالیسم جایگاه انسان را در مباحث توسعه تغییر داده و اختلالات ناشی از آن، خودش را به صورت تضادهایی جدی نشان داده است. آقای دکتر کچویان.

دکتر کچویان: بحث فعلی من در مورد ۳ سوالی است که پیشتر مطرح کردم و اکنون از زاویه‌ای دیگر بدان‌ها می‌پردازم. گفتمان توسعه، دارای نتایجی است که در مورد تطبیق آنها با فکر دینی، باید تردید جدی داشت. گفتمان توسعه از دل گفتمان تجدد به دست آمد و برای بحث از گفتمان توسعه باید به

اصل آن که گفتمان تجدید است، رجوع کرد. متفکر بنام اگنس هلر کتابی به نام «انسان نوزایی» دارد که شروع فکر جدید و زندگی متجددانه را از تجدید نظر در باب ماهیت و خصایص انسان می‌داند و بیان می‌کند: آثار و ظواهر این امر را می‌توان از تصویری که از حضرت مسیح (ع) در دوران نوزایی وجود داشته است به دست آورد. در آن دوره ویژگی‌های تازه‌ای به ویژگی‌های قبلی اضافه شد. در واقعی و جوهی کنار زده می‌شود و وجهی اضافه می‌گردد. چون ما آشنایی چندانی با فکر مسیحی نداریم، می‌توانیم به فکر دینی خودمان مراجعه کنیم. انسان کامل از نظر کلامی، عرفانی، اخلاقی، فلسفی و ... فکر دینی چه انسانی است؟ آقای مهندس نبوی به نکته‌ای محوری اشاره داشت که نقطه اوج انسان کامل، محو و نفی اراده خودش است، البته نفی آگاهانه، ارادی و آزادانه. اصل قضیه هبوط هم از مداخله مستقل انسان شروع شد، یعنی اگر حضرت آدم هم بدون تمسک به اراده خدا این کار را انجام نمی‌داد، چنین تبعاتی را نداشت، یعنی همان جایی که چنین اراده مستقل انسانی‌ای پدید آمد، ظهور دنیا است.

کمال نهایی انسان مؤمن، همگون شدن با اراده خداوند است. هماهنگی با نظم موجود در دیگر بیانات فلسفی هم بوده است. گویی این هماهنگی در اوج خودش با ساخت هستی، تطبیق پیدا می‌کند. انسان به جایی می‌رسد که از جهت هماهنگی با عالم می‌گویند، عالمی افتاده در یک گوشه‌ای. در دوران نوزایی، آزادی به عنوان جوهره انسان جدید مطرح می‌شود که هگل نیز مدرنیته را درک این می‌داند که انسان جوهره‌اش آزاد باشد و اتکال به هیچ چیز نداشته باشد.

در بیان «کانت» هست که هیچ مرجعیتی بالاتر از مرجعیت عقل، پذیرفته نیست و دیانت هم به مرجعیت عقل پذیرفته می‌شود، به همین دلیل ادیان تاریخی نفی می‌شوند. ابعاد دیگر توسعه را هم می‌توان بررسی کرد. در فکر دینی صفتی به عنوان تصرف‌گری برای انسان بیان نشده است. در آیه هم که بیان شده است *سَخَّر لَکُم مَّا فِی السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ*، یعنی خداوند اینها را در دست شما قرار داده است نه اینکه شما به دنبال آن بروید، منظور آیه این است که اگر شما به هنگام زندگی حاجتی داشتید، اینها در اختیار شما خواهند بود و این بیان با این که عالم را در مجرای اهداف خود، دگرگون کنی متفاوت است. دگرگون سازی، تغییر دائمی و متحول کردن عالم مورد توجه این آیه نیست. فردی می‌گفت ما مدام از مخترعین تمجید می‌کنیم ولی کدام یک از احادیث ما را به اختراع و نوآوری ارجاع داده است؟

متجددین از ابتدا چند جا را هدف گرفتند و اولین جای مورد حمله «عرفان» و «تصوف» بود و تاکنون هم این دو مورد را مانع توسعه در همه جای دنیا می‌دانند. تصویری که ما از انسان مطلوب داریم، انسانی است که در طلب رزق دست و پا نزند.

ولی در برنامه‌های دیگر انسان همواره به تلاش برای درآمد بیشتر توصیه می‌شود. در حالی که رزق

مقسوم به انسان خواهد رسید. چه انسانی که توسعه را تولید می‌کند و چه انسانی که توسعه در نهایت به او خواهد رسید، دارای خصوصیتی هستند که برخی از وجوه مهم آنها را می‌توان اشاره کرد. برآستی در کدام فکر دینی میل به پیشرفت مطرح است؟ مک‌لند انسان سنتی را نقد کرده و معتقد است میل به پیشرفت و بهبود زندگی مادی در آنها نیست. در مثال‌های معروف بیان شده است که حضرت نوح (س) دیواری ساخت ولی آخرش گفت که اگر می‌دانستم عمرم اینقدر کم است، همین دیوار را هم نمی‌ساختم!

این بیماری میل به پیشرفت در هیچ جای دیگری نهادینه نشده است. سرسام اطلاعات و جنون ناشی از تطبیق با نوآوری‌ها، یک بیماری است. هنوز مردم یاد نگرفته‌اند با گوشی‌های جدید کار کنند، مدل‌های جدیدتر وارد بازار می‌شوند. و اگر کسی بخواهد به دنبال یادگیری این موارد برود، تمام عمرش را از دست داده است و اکنون همه عمر، بشریت در حال از دست رفتن است چون بسیاری به دنبال آن می‌روند.

قانون طلایی این سیستم به قول مارکس این بود که تراکم کن و تراکم کن (ارزش افزوده‌های بیشتر به وجود بیاور) و متناسب با همین قانون طلایی هم انسان‌هایی به وجود می‌آیند که مدام بیافزایند و بیافزایند. چنین آدم‌هایی از مسخ هم گذشته‌اند. داشتن این ظواهر تجدد برای انسان‌ها ملاک شده است.

میرچالیاده می‌گوید گفتمان توسعه از طریق رها سازی تمامی نیروهایی که سنت و دیانت بر آنها مهار زده است، توسعه و کار بست خودش را ایجاد می‌کند. ماندویل کتابی به نام وزوز زنبور عسل دارد که قصه زنبورانی است که بسیار فعال بودند و یک روز تبدیل به زنبورهای زاهد و متقی‌ای می‌شوند که با این تغییر، نابود می‌شوند. بحث ماکیاولی تا آدم اسمیت و دیگران این بود که رهاسازی نیروهایی که سنت اصرار دارد آنها را کنترل کند، شرط توسعه است، حتی بیان می‌کنند که از تقوی نیست که خیر بر می‌خیزد، بلکه اگر بهبود و سعادت این دنیایی می‌خواهیم، با بسط شرور می‌توانیم به آن دست پیدا کنیم.

گفتمان توسعه از هم جهت، حاصل نقد گفتمان دینی است. نقد انسان، نقد جهان و نقد ساز و کارها و نقد اهداف و غایات دینی، منجر به گفتمان توسعه شده است. به عنوان مثال خیرات انسان سنتی، عین شرور انسان متجدد است. ساز و کارهای تحقق جهان مطلوب دینی، سازمان کنترل و مهار و در اختیار دیانت قرار دادن نیروهای درونی ماست. این نیروها اگر رها باشند. جز شر مطلق نمی‌آفرینند.

به عنوان مثال ماکیاولی با نقد فلسفه اجتماعی سنت، توماس مور با نقد اقتصاد سنت و ... لحظه‌های مختلف نقد گفتمان سنت‌اند. بنابراین سخن من این است که به نظر نمی‌رسد ما بتوانیم نسبتی با گفتمان توسعه پیدا کنیم و با آن مشکل داریم.

مهندس نبوی: در مقام بحث و نقادی نظرات آقای دکتر کچویان عرض می‌کنم که ما نباید فراموش کنیم که خلقت شیطان نیز فلسفه‌ای دارد. شیطان وسوسه می‌کند، فرشته الهام می‌کند و انسان هم در دار تکلیف قرار گرفته است. یعنی انسانی است که می‌تواند انتخاب کند. از نظر قرآن کریم انسان از طرفی ضعیف خلق شده و دشمن آشکاری به نام شیطان دارد، ظالم و ناسپاس است و در تشخیص خیر و شر اشتباه می‌کند، عجول و اهل جدال است، منکر معاد و نادان است، مال دنیا را بسیار دوست دارد و گرفتار وسوسه نفس است. طمع ورز و مرز شکن است. اگر خودش را بی‌نیاز ببیند، طغیان می‌کند، زیانکار است و از طرف دیگر قرآن انسان را مظهر تمام نمای صفات خدا می‌داند، بیهوده رها نشده و خلقت او هدفمند است. با جد و جهد به هدفش می‌رسد، در سختی‌ها ساخته می‌شود آنچه را که نمی‌داند، می‌تواند که یاد بگیرد، صاحب بیان و نطق است، نسبت به خودش بصیر است، از بهترین ساخت و قوام برخوردار است و انسان در نهایت دو بعد دارد که اگر شیطان نبود، یک بعد او یعنی بعد وسوسه‌گری اش ناقص می‌شد. (فاله‌ما فجورها و تقویها) فلذا در عالم هم دو دسته انسان (صالح و فاجر) داریم.

انسان در بهترین ساخت طوری خلق شده است که خلیفه خدا در زمین باشد یعنی فرشتگان هم چنین ظرفیتی ندارند که خلیفه خدا در زمین باشند. این انسان در علم خدا خلق شد و در بهترین ساخت (فی احسن تقویم) بود و خداوند تمامی اسماء را به او یاد داد که نشان می‌دهد انسان می‌تواند مظهر تام اسماء الهی باشد. انسان در مرحله‌ای دیگر وارد بهشتی شد که برخی می‌گویند در آسمان دنیا بوده است و با خوردن از درختی که ممنوعه بود، روی زمین آمد که تکلیف شروع شد. خدا هنگام دستور دادن به انسان برای هبوط به زمین، چند نکته را بیان می‌کند: نکته اول این است که در آیه‌ای زمین را مستقر انسان می‌داند یعنی «زمین» موضوعیت پیدا می‌کند. نکته دوم این است که خداوند می‌فرماید «بعضکم لبعض عدو» یعنی «منازعه» روی زمین هم موضوعیت پیدا می‌کند. پس هم زمین مهم است و هم نزاع روی زمین.

حال این انسان چگونه می‌تواند دوباره بالا برود؟ وقتی هدایت الهی رسید، انسان‌ها دو دسته می‌شوند؛ یک دسته تبعیت می‌کنند تا جایی که آزادانه اراده خودشان را تابع اراده خدا می‌کنند تا خدا گونه شوند. عده‌ای هم سعی می‌کنند که اراده خودشان را بر اراده خداوند تحمیل کنند.

انتقاد من نسبت به سخنان آقای دکتر کچویان این است که اگر زمین محل بهره‌گیری انسان است (متاع الی حین) و اگر معیشت انسان از زمین تأمین می‌شود (و لکم فیها معایش)، چرا بشر نباید برای آبادی زمین برنامه داشته باشد و چرا باید نسبت به آبادی آن بی‌تفاوت باشد؟

دکتر کچویان: من هم این سخن را نفی نکردم. باید توجه داشت که توسعه با معیشت فرق دارد.

مهندس نبوی: ما باید نسبت به زمین هم پویایی داشته باشیم. نقد جدی که به تجدد داریم نباید ما را به تفریط بکشاند که بعد مادی انسان را کاملاً تعطیل کنیم. نقطه اختلاف ما این است که نسبت به زمین مأموریت داریم. با توجه به اینکه نزاع هم در زمین هست (بعضکم لبعض عدو) پس سراغ آیه (و اعدوا لهم ما استطعتم من قوه) می‌رویم یعنی باید سلاح‌های پیچیده، تکنولوژی ارتباطات و ابزار بازدارنده داشته باشیم. چون چاره‌ای جز این نداریم و با کسانی درگیر هستیم که با همه هستی ما بازی می‌کنند و علاوه بر آن ما باید شرایط جامعه امام زمانی (عج) را هم که در آن بهترین حالت شکوفایی اقتصادی، علمی، فرهنگی، سیاسی و اخلاقی وجود دارد را هم فراهم آوریم. لذا نباید نقد ما به غرب، ما را به تفریط بکشاند و از عمران، تکنولوژی، علم و نوآوری البته با تکیه بر عبودیت، اخلاق و معنویت غافل شویم. ما برای حفظ عزت، تعالی و پیشرفت خود رسالت داریم.

راهبرد آیا منظور شما این است که ما نیز ناچاریم با توجه به نزاع بین انسان‌ها، دنباله‌روی از غرب داشته باشیم که خودشان را قوی کرده‌اند؟

مهندس نبوی: به تعبیر بهتر باید بتوانیم بخوبی از موجودیت خود دفاع کنیم و طرح‌هایی نو در اندازیم که طبیعت را نیز نابود نکند ...

دکتر علی اکبری: من معتقدم که آقای دکتر کچویان از زاویه انسان‌شناختی و فلسفی وارد بحث شدند و در نتیجه باید پاسخ آنها را هم از همین زاویه داد و پاسخ‌های خوبی هم وجود دارد. این وجوه باید تفکیک شود چرا که هم پاسخ‌های تفسیری وجود دارد و هم پاسخ‌های انسان‌شناختی و هم پاسخ‌های فلسفی و البته از هر زاویه‌ای که وارد شویم باید به آن پایبند بمانیم، مثلاً بحث تفسیری انسان‌شناسی بایستی تا انتها بحثی تفسیری بماند.

دکتر کچویان: من از فرمایش آقای مهندس نبوی این طور برداشت کردم که ما باید کار شیطان را هم انجام داده و در موردش برنامه‌ریزی کنیم!

بحث من این نیست که نباید در دنیا کار کنیم. من مکرر گفته‌ام که مگر در دوره‌هایی که مسلمانان وضعیت مناسبی پیدا کردند، به گفتمان توسعه رجوع کرده بودند؟ آیا در آن دوره‌ها یک اشاره به سمت کار و تلاش برای دنیا وجود دارد؟

سعدی به عنوان یک متفکر اسلامی در مورد بازرگانی که از تجارتش تعریف می‌کرد می‌گوید: چشم تنگ دنیا دوست را یا قناعت پر کند یا خاک گور. نکته‌ای که وبر می‌گوید این است که در تاریخ کم نبوده‌اند انسان‌هایی که دنبال ثروت باشند، ولی در اینجا این ثروت طلبی‌ها اساس تئوری پردازی و نظم

اجتماعی قرار گرفته است.

گادامر نیز معتقد است برای اولین بار بود که این کارها تئوریزه شد تا در خدمت اهداف خاصی قرار بگیرد. بحث من در مورد کار کردن و کار نکردن نیست. در جلسات قبل هم گفته‌ام که دردنیای اسلام علی رغم اینکه کار و تلاش بوده، این گفتمان موجود نبوده است. اگر این چرخه و موتور حرکت کرد، دیگر نمی‌توان جلوی آن را گرفت، یعنی امکان ندارد که غرب کنترل شود.

راهبرد یاس
اما به نظر شما آیا با مبانی خودمان باید دنبال شکوفایی علمی و تکنیکی باشیم یا خیر؟ آیا ما برای خشتی کردن برنامه‌های شیطان باید برنامه‌ریزی داشته باشیم یا نه؟

دکتر کچویان: هنگامی که آقای رفسنجانی در چارچوب همین گفتمان‌ها، قرآن را تفسیر می‌کرد، من گفتم انسان خاکی، خودش به دنبال این کارها خواهد رفت، شما تشویق نکنید. در دیانت هم یک تشویق برای دنیا وجود ندارد چون انسان به حد کافی حریص هست و خودش به دنبال این موارد خواهد رفت. نیازی نیست گفتمان تئوریک هم برایش ایجاد شود. گفتمان توسعه، مسموم کننده است، اگر بخورید نمی‌توانید آن را مداوا کنید.

راهبرد یاس
اما متقابلاً هم اگر عرفان منفی، صوفی‌گری و عزلت نشینی و عدم تحرک را هم بخواهیم ترویج کنیم، صحیح نیست. اما سؤال واضح اینکه شما مأموریت آبادگری زمین برای انسان را چگونه توجیه می‌کنید؟

دکتر کچویان: من چنین مأموریتی برای انسان قائل نیستم. مستقر و متاع الی حین. انسان در این دنیا باید اهتمام به خودش داشته باشد و به اقتضای این اهتمام هم کارها و تلاش‌هایی را انجام خواهد داد. ما در شرایط اضطرار ناچاریم که کارهایی را انجام دهیم و بقاء و معیشت خود را تمسیت کنیم. حفظ حقیقت انسانی ما منوط به این است که در مقابل گول بی‌شاخ و دمی مانند غرب به تعادل برسیم.
مهندس نبوی: اما نزاع جزء سنت‌های جاری در زمین است ...

دکتر کچویان: بله، ولی چگونه می‌توانید آن را حل و فصل کنید؟ گاهی از باب اضطرار و اکل میته به آن توجه می‌کنیم ولی گاهی تئوریزه می‌کنیم که به صورت یک اصل از آن بهره ببریم. اگر از باب اضطرار به آن نگاه کنیم، هر جا اضطرار تمام شود، باید آن را کنار گذاشت ولی اگر آن را اصل بدانیم، تا آخر باید برویم.

مهندس نبوی: قرار نیست که نزاع اصل بشود. ما باید عناصر را باهم در نظر بگیریم. انسان رابطه‌ای با خودش دارد که نسبت به تربیت خودش مسئول است و باید استعدادهای مادی و معنوی‌اش را شکوفا کند. نسبت به زمین و جامعه‌اش هم وظایفی دارد که همه اینها در ارتباط با خدا معنی پیدا می‌کند. اگر آن ارزش‌ها را مدنظر قرار دهیم، نه به افراط می‌افتیم و نه تفریط. قرآن می‌گوید: *وابتغ فی ما اتاک الله الدار الاخره و لاتنس نصیبک من الدنیا*. دنیا فرصتی است که انسان بوسیله آن سرای جاودان خود را تحصیل می‌کند.

دکتر کچویان: اما از این آیات، تفاسیر عجیب و غریبی می‌فرمایید! اگر اجازه بدهید من به نحو مبسوط‌تر به طرح دیدگاه خود پردازم تا نقد و بررسی آن آسان‌تر بشود. به گمان بنده بحث «رابطه انسان و توسعه» را می‌توان از دو منظر کلی و دینی در نظر داشت. اگر این مسأله را از منظر کلی بررسی کنیم، گاهی انسان به عنوان هدف توسعه مطرح است، که از نظر غرب، در پایان کار آدم خاصی حاصل خواهد شد. باید بررسی کرد که از منظر دینی و از منظر غرب چنین انسانی، چه ویژگی‌هایی خواهد داشت.

از طرف دیگر چنین توسعه‌ای به دست انسان شکل می‌گیرد و ویژگی‌های انسان به عنوان موضوع توسعه و محور توسعه هم مهم است. اگر انسان محور توسعه باشد به این معنی خواهد بود که هر تغییری انجام می‌گیرد، بر پایه انسان، عملکرد انسان و ایجاد تغییری در وجود انسان است و اگر انسان موضوع توسعه باشد، بدین معناست که قصد توسعه انسان را داریم، یعنی توسعه به قصد تحقق موجودی خاص. اگر انسان، بستر توسعه هم باشد می‌تواند به دو مورد فوق برگشت داده شود.

هنگامی که مباحث غرب در مورد توسعه را مرور می‌کنیم، بحث زیادی در این مورد نداریم که وقتی توسعه به نقطه مطلوب خودش برسد، باعث شکل‌گیری چه انسانی خواهد شد.

انسان مطلوب در منطق تجدد در شرایطی حاصل می‌شود که انسان از تمام تقیدات رها شده و خود شکوفایی و «خود تحقیقی» بیشتری داشته باشد. در بحث‌های توسعه، بحث‌چندانی از انسان مطلوب نشده است، هر چند اشاره‌هایی به میزان سواد، عقلانی فکر کردن، متدین نبودن، سلامتی و ... شده است.

با توجه به اینکه تفکر توسعه از دل تفکر تجدد حاصل شده است «گونه‌ای خاص بودن برای انسان» در نظر گرفته نشده است، بلکه بر رهاسازی انسان از تقیدات و سنت‌ها و همچنین خود بنیادی انسان تأکید شده است. خود بنیادی هم دارای محتوای خاصی نیست کما اینکه فوکو هم معتقد است که در تجدد هیچ اخلاق خاصی مطرح نیست و در میان کتب تجدد، یک کتاب اخلاق به چشم نمی‌خورد. آنها متجدد بودن را «ابر مرد بودن» معنی کردند و کانت معتقد است، متجدد بودن یعنی گرفتار سنت و دیگر

مرجعیت‌ها نبودن و در نظر افراد دیگری مانند فوکو به آزادی برای آزادی معنی شده است که این نظر در مکاتب جدید غربی مانند فمینیسم و پست مدرنیسم و ... مشهود است. یعنی فرآیند توسعه فقط باید به خود بنیادی انسان کمک کند. انتهای این مسیر، هلاکت انسان است؛ بیان نظریه‌هایی مانند مرگ انسان، مرگ جامعه، مرگ سیاست و ... هم به این دلیل است که سوژه توسعه با پیشروی‌اش، جامعه را تجزیه می‌کند. چون تقیدات اجتماعی را مانع خودش می‌داند، فردیت و اتمیزه کردن را باعث می‌شود. در سیاست، دائماً به خودش ارجاع داده و در نتیجه مرگ سیاست مطرح می‌شود. در اینجا هدف مشخصی برای انسان وجود ندارد، مگر اینکه خود بنیاد باشد.

در مورد وسیله هم در دوره‌ای، عقلانیت و علم یا تبعیت از نیروهای درونی انسان (مانند نفع جویی، خودخواهی، میدان دادن به توسعه و ...) را وسایل توسعه می‌دانند. در فکر افرادی مانند آدام اسمیت توسعه از طریق میدان دادن به آز و طمع، نفع شخصی، تمایلات و نیروهای روانی (بدون تقید و اخلاق) و ... حاصل می‌شود.

امثال آدام اسمیت برخلاف نظریه‌های گذشته معتقد بودند که انسان از طریق تقید به اخلاق نیست که پیشرفت خواهد کرد، بلکه باید انسان‌ها را آزاد بگذاریم تا تابع میل درونی خودشان باشند، هرچند به نظر زشت می‌آید ولی حاصل این کار، توسعه و افزایش ثروت و رفاه خواهد بود.

البته نظراتی مانند مک کل لند، اخلاقی‌تر شده و وجهی انسانی‌تر به نظریه‌ها داده شده است ولی در مقاطع اولیه چنین وجه انسانی‌ای هم داده نمی‌شد و بر وجه غیر انسانی تأکید هم می‌شد. صورت ظاهر غیر اخلاقی است ولی از دل این صورت غیر اخلاقی، رفتار خوب حاصل می‌شود. در کشور ما هم در دوره آقای هاشمی براساس همین منطق، تمایلات فردی و دنیا خواهانه کلید توسعه تلقی گردید و اولین سخنرانی‌های ایشان در خطبه‌های نماز جمعه علیه زهد، فهم توسعه در همین منطبق بود. اما این روش از فکر دینی بسیار دور است.

حال می‌توان بررسی کرد که از نظر معارف اسلامی، در این مورد چه می‌توان گفت. هم در باب انسان به عنوان هدف و در باب انسان به عنوان وسیله، منطق مشخصی داریم. اعم از اینکه منابع را کتب موجود در نظر بگیریم یا الگوهای دینی. در فکر دینی، هدف بر وسیله منطبق است و نمی‌توان انسان را به عنوان وسیله در نظر داشت و کارهایی را نسبت به او رو داشت که با هدف در تعارض باشد.

در تاریخ اسلام، آنچه در عمل واقع شد شکوفایی و عمران بود و تغییراتی عظیم و تمدن و امپراطوری بزرگی ایجاد شده است. مشخص است که در این فکر نمی‌بایستی چیزی در تعارض با آبادانی دنیا وجود داشته باشد. در تقسیم‌بندی‌هایی که در مورد ادیان انجام شده و منسوب به وبر است، تعبیر غلطی نسبت به

اسلام است که می‌توان آن را اصلاح کرده و همین نتیجه را به دست آورد. یعنی در مقام عمل که می‌خواهیم بررسی کنیم آیا چنین مواجهه‌ای با دنیا در مقام عمل وجود داشته است یا خیر، مشاهده می‌شود که چنین مواجهه‌ای وجود نداشته است. در اسلام، پیشرفت، آبادانی و عمران محقق شده است غیر از اینکه احادیث معروفی هم داریم، مثل حدیث حضرت امیر که توفیر فیر و ... را از وظایف دولت می‌شمارد و یا آیه استعمرکم فیها ... به غیر از داشتن چنین آیات و روایاتی، این مسأله را هم داریم که در دنیای اسلام چنین چیزی محقق شده است. بنابراین در چارچوب انسان به عنوان «وسیله‌ای که این پیشرفت را مهیا می‌کند، نباید در فهم اولیه‌ای مسلمین در آن مقاطع، چیزی برخلاف این پیشرفت وجود داشته باشد.

«وبر» در تقسیم‌بندی‌اش در مورد ادیان معتقد است اسلام با دنیا سازگار است و البته تفاسیر بدی هم ارائه می‌کند که اسلام آن قدر با دنیا انطباق پیدا می‌کند که به نظر او نمی‌تواند اصلاً نمی‌تواند محرک توسعه باشد و برای اینکه بتواند محرک توسعه باشد، باید نوعی دوری از دنیا و زهد این دنیایی داشته باشد نه زهدی که هدفش آخرت است. برخی از ادیان طارد دنیا هستند و برخی نافی و هادم دنیا هستند، بعضی هم تارک دنیایند مانند مسیحیت.

البته تعبیر وبر غلط است و تعبیر صحیح‌تر این است که اسلام با دنیا تطبیق نمی‌کند، هر چند امکان استفاده و تمتع را به وجود می‌آورد ولی تصویر کلی اسلام نسبت به دنیا خوف و رجاء است، یعنی منقمر در دنیا نشدن. وبر بعضی از مصادیقش را از قرآن کریم و یا حضرت رسول (ص) اخذ می‌کند. او با توجه به نگاه اسلام به تعدد زوجات نتیجه می‌گیرد که اسلام زنا‌بارگی را تشویق کرده است و این نهایت سازگاری با دنیا است و یا بهشت را تنعمات دنیایی می‌داند.

گذشته از فهم غلط وبر از این مسأله، باید این نکته را هم مورد توجه قرار داد که اسلام نافی، طارد، هادم دنیا نبوده و با بهره‌وری در دنیا هم سازگار است، و در نهایت تخدیرهایی وجود داشته است؛ مثل اینکه حساب و کتاب اهل ثروت در آخرت به طول می‌انجامد. آیت‌الله جوادی آملی می‌گفتند که اگر قرار باشد مفاتیحی از تحریض‌های اسلام به موارد دنیایی مانند غرس درخت، کشاورزی، خدمات، مسجد ساختن، موقوفات و ... درست کنیم چندین برابر مفاتیح الجنان خواهد شد.

خیرات هم دو نوع است. خیراتی که اکنون مردم بیشتر بدان تشویق می‌شوند، خیرات عبادتی و مناسکی است، ولی منظور ایشان از موارد دنیایی مواردی است که خیرات هست ولی برای نفع دنیایی انجام نشده است.

نمونه اتمّ این کلام، حضرت امیر(ع) است. وبر، «بنیامین فرانکلین» را به عنوان نمونه سرمایه‌داری جدید

معرفی می‌کند ولی اگر حضرت علی(ع) را می‌شناخت می‌گفت آدمی به ایشان نخواهد رسید، چون رفتار حضرت امیر(ع)، توجیه منطقی ندارد و در ظرف معقولیت‌های آدم نمی‌گنجد؛ یعنی انسان اینطور برای دنیا کار و فعالیت کند ولی ذره‌ای از آن را خودش استفاده نکند و رفتار بنیامین فرانکلین هرگز به زهد حضرت علی(ع) نمی‌رسیده است؛ چرا که برخی از چاه‌ها و نخلستان‌هایی که حضرت ایجاد کردند، هنوز هم باقی است.

غیر از این موارد، وجوه عرفانی این مسأله هم مطرح است. ما تصرف‌گری در دنیا را نداریم ولی تصرف‌گری عرفانی را داریم که فراتر از تصرف‌های مادی است، اوج تصرف‌گری در عالم مقام خلق و اعلام است.

ما سابقه‌ای از علوم و فرهنگ را داریم که به ما منتقل شده است. اگر مظهر این سابقه را کتابهایی نظیر معراج السعاده و مفاتیح الجنان بدانیم، انسان به این نوع نگاه به دنیا تشویق نشده است؛ اگرچه در تاریخ اسلام که شکوفایی علمی، تمدنی، معرفتی و صنایع حاصل شده است و همچنین با توجه به تصرف‌گری در عرفان، چیزهایی وجود دارد که ما را به جایگاهی ما بین این دو نزدیک می‌کند. مشکلی که من در مورد توسعه داشته‌ام دو مورد است:

۱- در مورد مفهوم توسعه

۲- در مورد هدف‌گذاری‌های توسعه

در مورد مفهوم توسعه، اشکال این است که اگر توسعه را هدف قرار دهیم در چرخه مداوم تغییر و تصرف دنیایی می‌افتیم، آنچنان که در غرب واقع شده و خود تغییر هدف مطلق قرار گرفته است. فکر توسعه اولاً نگاه خطی به تاریخ داده و نقطه‌نهایی انسان را در زمین قرار می‌دهد، ثانیاً هدف را تغییر مداوم قرار می‌دهد. آیا ما در فکر دینی چنین دعوتی را داریم؟ غیر از کسب علم، چنین هدف‌گذاری‌ای نداریم که انسان را به چرخه مداوم تغییری بیاندازد که فرصت کارهای دیگر سلب گردد. اهتمام به این نوع تغییر فرصت کسب اخلاق، معرفت و خواندن قرآن و حدیث را می‌گیرد.

در هدف‌گذاری دینی باید بهبود و رشد دینی پیدا کرد که در خلال آن خیرات و باقیات صالحات هم هست. ولی فکر توسعه، تغییرات دنیوی را اصل قرار داده و انسان را در خدمت آن قرار می‌دهد. در فکر توسعه، انسان دینی مدنظر معراج السعاده هدف نیست.

جمعی از تکالیف دینی موجود که در کتبی مانند معراج السعاده و مفاتیح الجنان وجود دارد، حاکی از این است که اگر قرار باشد آنها را انجام دهیم، هیچ کار دیگری نمی‌توانیم بکنیم و اگر بنا باشد آدم مدنظر توسعه شویم، این کارهای دینی را نمی‌توانیم انجام دهیم.

سؤال من این است که آیا اسلام، هدف‌گذاری‌های توسعه را قبول دارد یا خیر؟ فکر توسعه، فکری مخرب است و انسان را در مسیری قرار می‌دهد که نمی‌توان آن را در جایی مهار کرد. مرحوم مطهری معتقد به تفکیک وجه فردی از وجه جمعی بودند بدین صورت که در وجه جمعی، تکاثر ثروت و قدرت را خوب بدانیم ولی در وجه فردی خیر. اما مشکل این است که در این تحلیل چگونه وجه فردی می‌تواند در اختیار وجه جمعی قرار بگیرد؟

راهبرد پس جنابعالی پارادوکسی را هم در داخل گفتمان دینی یافته‌اید ...

دکتر کچویان: بله. به نظر من مشکلات حادی در اینجا وجود دارد و به راحتی نمی‌توانیم بگوئیم چون خدا گفته است استعمر کم فيها، پس مشکل کار دنیا حل شده است. تفاوت فکر توسعه با فکر دینی را در تاریخ اسلام می‌توان اینطور جست که مسلمین صدر اسلام هم کار دنیایی می‌کرده‌اند بدون اینکه هدفی دنیایی داشته باشند ولی در فکر توسعه، آبادانی دنیا هدف قرار می‌گیرد.

اگر کسی به قصد دنیا برود، همان حکایت و سرزنش سعدی را در پی خواهد داشت که چشم تنگ دنیا دوست را یا قناعت پر کند یا خاک گور. بعد از اشاره به این تفاوت‌ها و ابهاماتی که وجود دارد، باید پرسید آیا در مورد انسانی که هدف توسعه در اسلام است، عناصری که در فکر توسعه در انسان مطلوب و توسعه یافته وجود دارد، مورد تأیید اسلام هم هست یا خیر؟

مورد روشن‌تر این سؤال در مورد انسان؛ وسیله توسعه است. در این مسأله ما انسان مخترع و مبدع نداریم که انگیزه برای پیشرفت هم داشته باشد و یا کارآفرین باشد. انسانی که دائماً به دنبال تغییر وضعیت وجودی خودش و محیط اجتماعی هم باشد؟

در حالی این حالت نوعی بیماری در غرب ایجاد کرده است؛ حتی نظریه‌ها هم در همان زمان که ابداع می‌شوند در حال نابود شدن و تغییر به نظریه‌ای دیگر هستند. در مورد هدف هم که صحبت از حیات طیبه شد، آیا داشتن آن خصوصیات حیات طیبه مستلزم ساختارهای اجتماعی خاصی است؟ اگر اینگونه باشد، در زمان حضرت نوح(ع)، کسی نمی‌توانسته از حیات طیبه برخوردار شود چون ساختارهای اجتماعی خاصی وجود نداشته است.

دکتر محبیان: اما توجه داشته باشیم که انسان مطلوب با انسان نهایی فرق دارد. مثلاً نقل شده که معنای برخی آیات را در آخرالزمان خواهند فهمید، یعنی در زمان نوح(ع)، کسی معنای آن را نمی‌فهمیده است ...

دکتر کچویان: منظور من انسان مطلوب است که در زمان نوح هم می‌توانسته باشد. آنچه من متوجه

می‌شوم این است که در مقطع فعلی، انسانی که ما به عنوان هدف در نظر گرفته‌ایم، با شرایط تاریخی‌ای مواجه است که باید بر آنها غلبه کند. در غیر این صورت قطعاً آیه شریفه *لن يجعل الله للكافرين على المؤمنين سبيلا* مصداقی نخواهد یافت و ما زیر سلطهٔ دیگران می‌رویم. تحت این شرایط تاریخی خاص، ما ناچاریم اقتصادی خاص، صنعتی خاص، نیروی نظامی خاص و ... داشته باشیم. تا جایی که وجود این ساختارها به عنوان هدف‌های اضطراری و تاریخی قرار دهیم و برای آن تئوری پردازی کنیم، آنها را ضروری می‌دانیم؛ در غیر اینصورت انسان دینی مطلوب، هرچه که باشد تحت این شرایط نمی‌تواند محقق گردد. اما فراتر از این شرایط که ما را تا مدت‌ها ملزم به کار و پیگیری این مسیر خواهد کرد - نگاه دینی به دنیا، نگاه حل مشکل است که با نگاه توسعه‌ای بسیار متفاوت است. نگاه حل مشکل با وضعیت اولیه (موقتی و اضطراری) هم سازگار است. بقاء ما در زمین و تحقق انسان مطلوب، اقتضای دنیایی دارد که ما در رابطه با کار دنیایی باید چنین نگاهی داشته باشیم.

رسیدن به انسان مطلوب دینی، چون در زمین واقع می‌شود مستلزم چالش‌هایی متعدد خواهد بود. اما ما در هر قلمروی که باشیم می‌بایستی حل مسئله کنیم؛ بدون اینکه این حل مشکل را کلان کرده و در غالب طرح‌های جامع آن را ببینیم. بدین ترتیب تغییر مداوم دنیا، هدف نخواهد بود.

نگاه درست دینی این است که ما هدف‌هایی دینی داریم که در شرایط دنیایی محقق خواهد شد و بایستی چالش کرده و به حل مشکل پرداخته شود. به نظر من مسلمین صدر اسلام هم همینطور عمل کردند.

ممکن است یک مؤمن هدف‌گذاری تاریخی هم داشته باشد ولی تاریخ هدف او نیست. انسان در آینده تاریخی‌اش در این دنیا نمی‌تواند به دنبال چیزی باشد. از منظر فلسفه تاریخی دیانت، آینده تاریخی انسان توسط خودش تعریف نمی‌شود، بلکه اگر قرار است حادثه‌ای اتفاق بیفتد، به لطف حضرت رحمان خواهد بود. جهانی شدن به ظهور امام زمان (عج) هم هیچ ربطی ندارد، بلکه باهم در تناقض و تعارض‌اند. با ظهور امام زمان (عج)، ملاحم و فتن عالم را به هم خواهد ریخت و تماماً مصیبت ایجاد خواهد شد. قبل از ظهور امام زمان (عج) بزرگترین مصیبت تاریخ بشری واقع می‌شود ولی جهانی شدن تحولی مطلوب است و تصویر حرکتی بهبودی است. البته من معتقدم که در مورد جهانی شدن هم اینگونه نیست.

جمع‌بندی صحبت‌های جناب‌عالی را می‌توان اینگونه دانست که از نقد توسعه به پرسشی از درون دین رسیدید که جنبه دنیاگرایی و عقباگرایی دین چگونه باهم قابل جمع است و نهایتاً این راه حل را معرفی کردید که تا زمانی که ما با معضل و مشکل مواجهیم، مجاز در دخل و تصرف هستیم و در این حد می‌توانیم با مفهوم توسعه انطباق داشته باشیم ولی با حل معضل، باید به

شرایطی برگردیم که آن دخل و تصرف‌ها مطرح نباشد. قسمت اخیر فرمایش شما یادآور گفتمان Deep Ecologist‌ها است که شعار Letting things be یا صرافت طبع موجودات را مطرح می‌کنند که بایستی این تصرف‌ها را به حداقل برسانیم، با این فرق که شما از داخل دین صحبت کردید و آنها از تضادهای داخل توسعه. آقای دکتر محبیان.

دکتر محبیان: از صحبت‌های آقای دکتر کجویان، بیشتر دغدغه برداشت شد تا بحث اثباتی! ایشان بیشتر دغدغه‌های مبتنی بر نگرانی را از آن چیزی که در دنیا در حال وقوع است، بیان کردند و اینکه حرکت ما نمی‌تواند با آن همسو باشد. مباحث ایشان بیش‌تر از اینکه شکل عینی داشته باشد، ذکر تئوری‌های کلانی بود که می‌تواند جای بحث جدی هم داشته باشد. ذکر نکاتی را هم در مورد مفهوم توسعه ضروری می‌دانم.

در مورد مفهوم توسعه، معتقدم که می‌تواند مشترک لفظی بوده و باعث انحراف شود. چیزی که ما از توسعه در اسلام (به خصوص در لسان عرب) می‌فهمیم با آن چیزی که اکنون مطرح می‌کنند، متفاوت است. امروزه مفهوم توسعه در عرض بسط دادن دیده می‌شود، نه امری ارتقایی. البته در ترجمه انگلیسی آن که develop استفاده می‌شود که با envelope هم مرتبط است به معنای باز شدن و خروج از حالت ملفوف بودن است، که در این معنا می‌توان در مورد انسان به کلام حضرت امیر(ع) هم اشاره کرد که: اترع منکم جرم صغیر و فیک انطوی العالم الاکبر

گویا انسان همواره در حال ظهور است. اگر بخواهیم هایدگری هم در این مسأله نگاه کنیم گویی انسان همواره در حال از خود بیرون آمدن و شکوفایی است. گویی انسان در مورد اسمائی که به او آموخته شده بود، درس پس می‌دهد یا به قول عرفاء کم کم تجلی اسماء الهی می‌شود و مخلوقی است که ظرفیت‌های خودش را نشان می‌دهد.

در فرهنگ غربی هم شبیه به همین وجود دارد. هنگامی که صحبت از بسط وجودی می‌شود، شاید تحت تأثیر فرهنگ هگلی باشد که البته می‌تواند موارد عرفانی هم داشته باشد، ولی او عرفانی فکر نمی‌کرد. نکته مهم این است که در فرهنگ غرب هنگامی که بنا شد بحث را بیشتر باز کنند، بحث ترانساندانتال را مطرح کردند. حتی کانت هم هنگامی که خواست در میان تفکرات موجود، تفکر خودش را مطرح کند همین تفکر را مطرح کرد که «از حدی بالاتر رفتن» است.

به نظر می‌رسد اگر ملاصدرا هم بحث حکمت متعالیه را مطرح می‌کند، لازم است که بیش از بحث توسعه بر تعالی تکیه شود. توسعه به معنای حرکت انسان در دنیای موجودات است.

هنگامی که انسان بماهو انسان در نظر گرفته می‌شود و از جهت استعدادهای درونی‌اش بررسی می‌شود، می‌تواند تبدیل به عمود نور هم بشود، یعنی در همین دنیا زندگی بکند ولی ارتقاء خودش را هم داشته باشد. باید اختلاف این دو مفهوم را باز کرده و تفاوت آنها را نشان دهیم.

نکته دیگر در مورد اخلاق در دنیای جدید است. اخلاق، رابطه انسان با دیگران است و بخشی هم می‌تواند رابطه انسان با خودش باشد. در دنیای امروز حتی پست مدرن‌ها هم که به نفی «فرا روایت‌ها» می‌پردازند، به نوعی از اخلاق قائل هستند ولی اخلاق هم معانی متفاوتی دارد که نباید ما را منحرف کند. نکته‌ای در سخنان آقای دکتر کچویان وجود داشت که اگر باز شود، می‌تواند مشکل ما را حل کند و آن بحث جهت و قبله (direction) است. ایشان دو چیز را جمع ناشدنی دانستند: مفاتیح دنیوی اسلام که بسیار قطور است و مفاتیح اخروی انسان؛ که به نظر من با روشن شدن جهت حرکت مشکل حل می‌شود. اگر عمل اخروی هم انجام دهیم ولی جهت آن درست نباشد، می‌تواند انحراف ایجاد کند.

آیا می‌توان گفت حرکت به سمت پیچیده شدن، منفی بودن است و حرکت به سمت سادگی، مثبت بودن است؟ به نظر من به جهت عمل بستگی دارد. ما برای قضاوت در مورد اعمال، بیش از آنکه به خود عمل پردازیم، باید به جهت عمل پردازیم. البته برای برخی از اعمال مانند ظلم نمی‌توان جهت را تعیین کننده دانست.

سؤال دکتر کچویان این بود که آیا ساز و کارهای خاصی مطرح است تا به انسان مطلوب برسیم؟ البته عنوان شد که بین اسوه غایی و اسوه مطلوب تفاوت است. به نظر من پیامبر (ص) در یک جا خودشان را اسوه غایی معرفی کردند که همانا مکارم اخلاق است. اما این کلام بدین معنا نیست که در مورد خوراک هم باید دقیقاً مانند پیامبر اکرم (ص) رفتار کرد تا همان روحیات و خصوصیات را به دست آورد. ما موظف هستیم به سمتی حرکت کنیم که اسوه نهایی را که در فرهنگمان معرفی شده است، در وجود خود محقق کنیم اما باید بین اسوه غایی و اسوه مطلوب فرق بگذاریم. برای هر دوره‌ای، اسوه مطلوب امری نسبی است. یعنی در دوره حضرت نوح (ع) می‌توانسته چیزی دیگر ولی در طول بقیه مطلوب‌ها باشد، در غیر این صورت بحث استدراج معنا پیدا نمی‌کرد. در هر دوره‌ای با مشخص شدن اسوه، یکسری صفات از یک پیامبر تجلی پیدا می‌کرد.

نکته دیگر اینکه ایشان معتقد بودند باید به نوع خاصی از انسان تبدیل شده و اصطلاحاً «یک جوری» بشویم. روش را هم روش حل مسئله دانستند که نباید دنبال روش‌های ثابت و کلی باشیم، بلکه هنگام برخورد با مسئله آن را حل کنیم تا مسئله بعدی؛ این کلام یعنی نفی نگاه استراتژیک و یا برنامه‌ریزی برای دنیا. احساس می‌کنم این تلقی می‌تواند به نفی بصیرت بیانجامد. بصیرت می‌تواند به ما قدرت نفوذ

در آینده را بدهد که با در نظر داشتن امکانات حتی برای مواردی که شاید اتفاق نیفتد هم برنامه داشته باشیم. سؤال و ایراد دیگر این است که با نفی تاریخیت، چگونه می‌توانیم آیه و نرید ان من علی الذین استضعفوا فی الارض و نجعلهم ائمه و نجعلهم الوارثین و یا ان الارض یرثها عبادى الصالحون را بپذیریم؟ خداوند هدف گذاری کرده است ولی نه در خلأ. این که عبادى الصالحون حاکم می‌شوند، یعنی شما در نقش عبادى الصالحون قرار بگیریید تا حاکم شده و ارث به شما برسد.

دکتر کچویان: فقط صالح بودن مطرح است نه اینکه زمین را هم در اختیار بگیریم. فعل «نرید» یعنی خدا می‌خواهد این کار را انجام دهد.

دکتر محبیان: ولی این یک چرخه است و تاریخ بی‌هدف نیست. بحث‌های تاریخی قرآن بدین گونه است که بیان می‌کند اگر این راه را بروید عذاب است و اگر آن راه را بروید، به نتیجه می‌رسید. یعنی یکسری سنت‌های الهی در تاریخ وجود دارد که ما باید خودمان را به این سنت‌ها وصل کنیم.

دکتر کچویان: ولی هیچ یک از این سنت‌ها جنبه دنیایی ندارد، بلکه جنبه دینی دارد. نکته مدنظر من این بود که این یک نظریه است مانند اکل میته و از ابتدا بحث بوده است که در مورد این دنیا چه کنیم؟ رویکرد به دنیا از باب اضطرار، شکل بد این قضیه است، چرا که مربوط به زمان حال است، اما طرح تئوریک اسلام برای مواجهه با دنیا حل مشکل است که به اقتضای هر دوره‌ای متفاوت می‌شود.

نکته بعدی این است که در اسلام، تصویری از انسان هدف داریم، سؤال این است که کارهایی که می‌خواهیم انجام دهیم، چگونه این هدف را محقق خواهد کرد. انسان وسیله هم خصوصیاتى مانند آز، طمع و ... دارد و در تفکر غرب هیچ نیازی نیست که این انسان تصمیم‌گیری‌های اخلاقی داشته باشد. در حالی که انسان تشکیل مطلوب دینی، اساساً منوط به تصمیم‌گیری‌های اخلاقی است، نه منوط به وضعیت‌های خاص تاریخی و یا ساختارها.

مهندس نبوی: فکر می‌کنم مباحث دارد به سمت همگرایی پیش می‌رود و آقای دکتر کچویان هم پذیرفتند که در شرایط خاص تاریخی که در آن هستیم، باید بر این شرایط (از جنبه‌های اقتصادی، نظامی، سیاسی و ...) غلبه کرد و این گام بلندی برای همگرایی محسوب می‌شود.

به نظر می‌رسد خلقت جهان طوری است که تا دنیا هست سنت‌های آن ادامه خواهد داشت. یعنی تصور نکنیم که این شرایط تغییر خواهد یافت چون اثر دنیا این است که برخی با برخی دیگر دشمنی داشته باشند، یعنی نباید تصور کرد روزی برسد که شرایط خاص تاریخی نداشته و ملزم نباشیم «و اعدوا لهم ما استطعتم من قوه» را به انجام برسانیم ...

دکتر کچویان: مفهوم این سخن این است که اگر غرب هم نبود، باز همین اتفاقات می‌افتاد، یعنی طبق

منطق دینی، این اتفاقات می‌بایست به وقوع بپیوند.

مهندس نبوی: از این باب که شیطان وجود دارد درست است و منطق دین هم اقتضاء این اتفاقات را دارد. تا زمانی که در این دنیا زندگی می‌کنیم شیطان در بند نیست و همیشه هست. دشمنی حق و باطل هم همیشه وجود دارد. مبنای کار انبیاء نیز مقابله حق با باطل است؛ حتی در روایات هست که امام زمان (عج) را هم شهید می‌کنند. در نتیجه، برای تحت سلطه نبودن در این شرایط باید حرکت و تلاش و برنامه‌ریزی و کار علمی کرد. ما در این مورد هم با آقای دکتر کچویان اتفاق نظر داریم که همه کارهای دیگران را می‌توان با نیت خالص و جهت خاص انجام داد، یعنی ترغیب به کار دنیا برای آخرت. ارزش اعمال ما نزد خدا بستگی به خلوص نیت و جهت‌گیری‌های ما دارد. نکته دیگر این است که ما هم حرکت روی زمین داریم و هم حرکت معنوی به سوی آسمان. همچنین ما دارای نوعی نگاه تاریخی هم هستیم، چون مکتب انتظار، حاکی از نوعی تاریخی است. حرکت تاریخی مورد نظر ما، حرکت به سمت استقرار عدالت، امنیت، آزادی، علم، معنویت و شکوفایی اقتصادی در زمین است.

آقای دکتر کچویان هم حضرت امیر(ع) را به عنوان الگو مطرح کردند. در تاریخ هم هست که بعد از چند سال فعالیت حضرت علی(ع) در کوفه، آبادانی ایجاد شد و برای همه اشتغال فراهم گردید. حضرت پادگان ایجاد کردند و نیروی نظامی تربیت نمودند. از طرف دیگر در عهدنامه‌ای که حضرت برای مالک اشتر صادر نمودند در مورد گرفتن خراج و اصلاح امور مردم و آباد کردن شهرها دستورالعمل‌های دقیقی را صادر کردند.

علاوه بر این نکات، اگر به شرایطی هم برسیم که دغدغه دشمن و مشکلی نداشته باشیم باز خداوند به ما امر کرده که به رمز و راز هستی پی ببریم و جهان را سخت بشکافیم و کشفیات علمی و نظریه‌های علمی تعطیل نمی‌شود. کما اینکه حضرت علی(ع) هم به مالک می‌فرمایند: «اکثر مدارس العلماء و منافسه الحكماء فی تثبیت ما صلح علیه امر بلادک و لیکن نظرک فی عماره الارض ابغ من نظرک من استجلاب الخراج» که ترجیح عمارت بلاد بر گرفتن مالیات و رایزنی با دانشمندان و حکیمان را توصیه می‌کنند. داستان‌های قرآنی هم داریم که حضرت سلیمان(ع) هم جن و باد و ... را در تسخیر خود داشت و یا آهن برای حضرت داوود(ع) نرم شد و اینکه ذوالقرنین فرمول همه چیز را بلد بود. البته نیت و قصد آنها دنیا نبوده است. آیه ۲۵ سوره حدید هم در این مورد بسیار زیباست و بحث را جمع‌بندی می‌کند: «لقد ارسلنا رسلنا بالنبیات و انزلنا معهم الکتاب و المیزان ليقوم الناس بالقسط و انزلنا الحديد فيه بأس شديد و منافع للناس و ليعلم الله من ينصره و رسله بالغیب ان الله قوی عزیز»

یعنی فلسفه ارسال رسل و انزال کتب این است که مردم عدالت را در زمین پیاده کنند و بلافاصله صحبت

از آهن می‌شود که هم کاربرد جنگی دارد و هم در انواع صنایع مصرف می‌شود. به طور خلاصه می‌توان گفت انسان وظایفی فردی، خانوادگی و اجتماعی بر عهده دارد. و در فقه هم مطرح است که بنا به توانایی‌های انسان، واجب است که یکی از نیازهای مادی جامعه را برطرف کند. در مسئولیت‌های اجتماعی اقامه قسط هم مطرح است و هم دستور «رابطوا»^۱ داریم که ارتباطات گسترده اجتماعی را پوشش می‌دهد. البته کار خیلی سختی است که انسان به چپ یا راست نغلطد و در صراط مستقیم باقی بماند و الگویی مانند حضرت علی(ع) نیاز است و به قول آقای دکتر زاهد باید تربیتی داشته باشیم که افراد ضمن اینکه ممکن است به شدت کار دنیایی انجام دهند ولی در عین حال شب‌ها هم به درگاه خدا عجز و گریه و عبادت کنند. هر چند ممکن است این الگو حالت سهل و ممتنع داشته باشد. در اسلام هم برای آخرت انسان، هدفگذاری شده است و هم برای دنیای او، تا انسان کامل شود. ولذا انسان هم موضوع توسعه است، هم عامل و هم محور توسعه. قطعاً در جامعه‌ای که شرایط مورد نیاز فراهم شده است، استعدادها بیشتر شکوفا می‌شود. اما از کجا می‌توان فهمید که ما این وظایف را بر عهده داریم؟ جواب این است که یکی از رسالت‌های انبیاء «لیضع عنهم اصرهم والاغلال التي كانت علیهم» بوده است: یعنی پیامبران آمده بودند که غل و زنجیرهایی را که به پای انسان بود را باز کنند تا همه استعدادها شکوفا گردد که این عمل نیز خود وظیفه‌ای اجتماعی است.

دکتر کجویان: اما اجازه بدهید که روشن سازم که در مورد ظهور حضرت ولی عصر(عج) ما هیچ تکلیف و وظیفه‌ای نداریم و فقط باید منتظر باشیم، چون امری است به دست خدا که در آن اوضاع و احوال عالم دگرگون می‌شود. شما یک حدیث پیدا کنید که در آن گفته شده باشد برای آمدن حضرت فلان کار را انجام دهید.

تفاوت فلسفه تاریخ دینی با فلسفه تاریخ تجدد این است که فلسفه تاریخ تجدد را انسان می‌سازد و چنین تحلیل‌هایی مربوط به متجددین است؛ مثلاً مرحوم شریعتی افکار سکولاریستی خودش را وارد مباحث مربوط به امام زمان(عج) کرد که هیچ ربطی هم نداشت ما جز انتظار هیچ تکلیف دیگری در مورد امام زمان(عج) نداریم. مسیحی‌ها معتقد بودند تاریخ زمین، تاریخ کون و فساد است یعنی اینکه چه بسیار اممی که آمدند و نابود شدند، عالم از این حیث جلو نمی‌رود، بلکه عالم از بالا شکاف برداشته و تحول و

^۱- آیه ۲۰۰ سوره آل عمران، ر.ک. به تفسیر المیزان، ج ۴

تکامل در آن تزریق می‌شود و این نظر مورد تأیید ما هم هست.

مهندس نبوی: اما عبارتی از خود حضرت ولی عصر (عج) نقل شده است که بیان می‌کند علت غیبت ما، شما هستید. ولوان اشباعنا و فقههم الله لطاعته علی اجتماع من القلوب فی الوفاء بالعهد علیهم لما تأخر عنهم الیمن بلقائنا^۱. پس ما برای زمینه‌سازی ظهور حضرت، وظیفه‌هایی داریم؛ از جمله حفظ وحدت حول محور ولایت.

دکتر عیوضی: اگر بخواهیم موضوع را به همان روند اصلی بحث برگردانیم باید گفت که اگر «مفاهیم» را مشخص نکرده و پایه‌های نظریه‌ها و دیدگاه‌هایی که روی آن مفاهیم استوار می‌کردند را روشن نکنیم نمی‌توانیم مجهولات را تبدیل به معلومات کنیم. چون مفاهیم عناصر اصلی بحث از توسعه را تشکیل می‌دهد. در تمام مذاکرات اخیر سازمان‌های بین‌المللی مانند اعلامیه ۲۰۰۰ سازمان ملل، کنفرانس اخیر کشورهای اسلامی در مغرب و ... تأکید خاصی روی کرامت انسان شده است و شاخصه‌ها و شعارهای مطرح شده در این کنفرانس‌ها نشان می‌داد که نگاه اسلام به این شاخصه‌ها و مفاهیم، بسیار بالاتر و جدی‌تر است از آنچه که در این سازمان‌های بین‌المللی مطرح می‌شود. لذا در بحث توسعه باید توجه داشت که هم نقاط اشتراک وجود دارد و هم نقاط افتراق. باید نقاط اشتراک را که ضرورت دنیایی امروز است را مورد توجه قرار دهیم؛ مواردی مانند فقر زدایی، اشتغال، جلوگیری از کودک آزاری و ... که برخی از آنها شعارهای کلیدی توسعه می‌باشند.

خلأی که در این بحث‌ها می‌بینیم در مورد مفهوم بی‌ضابطه و بدون چارچوب توسعه است که باعث ایجاد مشکل می‌شود. در غرب هم اندیشمندان توسعه نگاه نامحدودی را به آن داشته‌اند. اما این تعریف از توسعه که آن را بازسازی جامعه از طریق اندیشه‌ها و افکار نو می‌داند را می‌توان مد توجه داشت. باید با توجه به این مفاهیم بگوییم که توسعه نیاز به کنترل و هدایت دارد که در این صورت می‌توانیم آن را به نگاه مکتبی خودمان ببریم. در بحث‌های این میزگرد از یک نگاه، توسعه محکوم بود و از نگاه دیگر به دلیل نیاز جامعه اسلامی، از آن حمایت می‌شد.

در مورد انسان؛ موضوع توسعه، اگر نگاه فلسفی داشته باشیم و انسان بما هو انسان را در نظر بگیریم، به نتیجه نخواهیم رسید، کما اینکه سؤال از اینکه توسعه چیست؟ انسان چیست؟ غرب چیست؟ و ... ما را وارد بحث از چیستی توسعه واهد کرد که در نهایت به توسعه در نگاه اومانستی خواهد رسید و اگر از

^۱- احتجاج طبرسی، ج ۲

این زاویه وارد اندیشه‌های دینی شویم به بن بست می‌رسیم. چرا که از قبل مکاتب توسعه را ساخته و الگویی غربی به عنوان مدل را تعریف کرده‌ایم. می‌توانیم توسعه را کلیتی بدانیم که به فعالیت‌های مختلف زندگی بشری (از قانون‌گذاری تا اجرا) کمر همت می‌بندد.

انسانی که در کره زمین و وارث خداوند است و باید به تقوی برسد، این حرکت برای رسیدن به وراثت زمین هم عظمت خاص خود را دارد. اگر انسان و توسعه را مجموعه فعالیت‌هایی ببینیم که این نگاه را دنبال کرده و توجه و تمرکزش به انسان شفاف و روشنی (از نظر مفهوم) است که نیازها تغییرات، ارزش‌ها، انگیزه‌ها و ... دارد. برای یک جامعه دینی چنین انسانی را خداوند با خصوصیتی خلق کرده است و انسان باید روند تکاملی داشته باشد. اگر به این مسأله بدین صورت نگریسته شود و ابعاد مختلف انسانی (فردی، منطقه‌ای، بین‌المللی) هم توجه شود. اولاً، انسان موضوع توسعه اصلی خواهد بود که در پیش روی ماست؛ ثانیاً اسلام چه بخواهد و چه نخواهد باید برای انسان راهکارهای عملیاتی دقیقی را داشته باشد. می‌توانیم از لفظ توسعه هم استفاده نکرده و از تکامل، تعالی، رشد و ... بهره جست.

اگر انسان را بماهو انسان در نظر بگیریم، با نظرات آقای دکتر کچویان موافقم که مشکلات عدیده‌ای ایجاد خواهد شد، اما اگر انسان را از حیث اجتماعی نگاه کنیم، واقعیت‌هایی را پیش رو داریم که باید نظر اسلام را در مورد آنها بدانیم؛ که در همین رابطه ۱۳ سؤال و چالش مطرح است که بایستی به آنها نیز پرداخته شود، مواردی مانند تعریف انسان در دوره جدید، توجه به ویژگی‌های دوره جدید، توجه به دریافت‌های موجود از انسان، تنوع تعابیر اومانستی، شناخت مختصات فکری، فرهنگی، سیاسی و جامعه شناختی انسان مورد نظر، تعریف جامعه در دوره جدید، تعاریف و مصادیق توسعه در دوره‌های مختلف، فاصله ملاحظات و تأملات نظری توسعه با آنچه واقع شده، پیامدهای تغییرات دولت محور و حوزه‌های مفهومی و مصادیقی شهروندی بر الگوهای توسعه، تأثیر روندهای تغییرات جدی الگوهای توسعه بر حوزه اندیشه و فرهنگ، چارچوب جنبش‌های جدید اجتماعی براساس انسان و توسعه در درون بناهای ساخته شده از الگوهای توسعه و ... مواردی از این چالش‌ها هستند. البته اصراری هم روی مفهوم توسعه نیست و نام آن را می‌توان تغییر نهاد.

دکتر علی اکبری: در مورد سنت‌های الهی باید توجه داشت که مورد تأیید قرآن هم هست مانند اینکه می‌فرماید: *ان الله لا یغیر ما بقوم حتی ینقضوا ما بانفسهم* و یا اینکه می‌فرماید: *ولو ان اهل القرى امنوا و اتقوا لفتحنا علیهم برکات من السماء و الارض و یا این آیه که: و ان لو استقاموا علی الطریقه لاسقیناهم ماء غدقاً.*

لازم به ذکر می‌دانم که اگر می‌خواهیم نظر اسلام را در مورد پدیده‌ای ارائه کنیم، آن پدیده بایستی روشن باشد. در بین تعاریف موجود از توسعه برخی ناظر به هدف‌اند، برخی به فرآیندها و ... اگر بخواهیم نظر اسلام را بیان کنیم باید مبانی هر یک را به طور خاص بحث کنیم تا نسبت به آن تعریف، نظر اسلام مشخص گردد. تلقی‌های ما از توسعه متفاوت است. اگر ویژگی‌های آن مشخص شود می‌توانیم نظر اسلام را راجع به توسعه بیان کنیم. بحث از توسعه چیزی غیر از اصل مشکل نیست. مفهوم توسعه مشکل ماست و باید تعریف خود را از توسعه روشن کنیم. همین رویکرد در استفاده از انتخابات، دموکراسی و پارلمان هم وجود دارد، که از طریق اجتهاد و استنباط متناسب با نیاز ثابت و متغیر انسان‌ها براساس مبانی رسیده‌ایم. بنابراین اگر توسعه‌ای به معنای غربی هم مراد شود ممکن است قابل دفاع باشد، حتی در مواردی که ممکن است ذاتاً بر آن فسادهایی مترتب باشد. تذکر دیگر هم این است که با توجه به تفاوتی که در رویکرد به بحث‌ها وجود دارد، نمی‌توان به نتیجه واحدی رسید. یعنی نمی‌توان خلقت آدم را با رویکردی عارفانه بررسی کرد و به ظهور امام زمان (عج) نگاه جامعه‌شناسانه داشت؛ بایستی زاویه ورود کاملاً مشخص باشد. ظاهراً رویکرد ما به توسعه بایستی فقهی باشد، چرا که در تشخیص حکم و تکلیف آن نیازمند استنباط فقاهتی هستیم.

صحت‌هایی که در مورد خلقت انسان یا ظهور امام زمان (عج) بیان شد، بحث‌هایی جدی را می‌طلبد. به عنوان مثال در مورد خلقت انسان، با توجه به آیات قابل اثبات است که انسان اصلاً در جای دیگری نبود و قرار نبود که جای دیگری باشد، بلکه با همین هدف یعنی سکونت در زمین، آفرینش او ملاحظه شده بود. با توجه به نظر مرحوم علامه طباطبایی، چند ساعت از ظهر جمعه تا غروب جمعه حضرت آدم در خلسه و شهود ناشی از کمال انسانی کامل بود و طبیعت گرسنگی و فشار جسمانی، او را از آن حالت بیرون آورده و مشاهدات او مشاهداتی برزخی بود. از ابتدا هم خداوند فرموده بود که می‌خواهم در زمین چنین موجودی را خلق کنم. علامه طباطبایی جزوه‌ای در این مورد دارند با عنوان الانسان قبل الدنيا، الانسان فی الدنيا، الانسان بعد الدنيا که به تفصیل مراحل خلقت را در آن تشریح نموده‌اند.

وقتی که تمام زوایا به خوبی بررسی شد، انطباق جامع و کاملی مشاهده می‌شود. هم چنانکه در مباحث احکام صحیح و سقیم خلط شده است و در علوم هم مشاهده می‌شود که ورودی‌های نامربوط، تأثیر خاصی بر اذهان گذاشته است. بحث ورود اسرائیلیات در تفسیر آیات قرآن هم جدی بوده است چنانکه مرحوم علامه طباطبایی از میان دهها هزار حدیث فقط ۲۰۰ تا ۳۰۰ مورد را در تفسیر قبول می‌کنند.

نکته دیگر اینکه در این مورد که آیا اسلام در مورد توسعه نظری دارد یا خیر؟ علی القاعده می‌بایست به نظر کارشناسان دین مراجعه کرد. جلد ۵ کتاب الحیاه که نوعاً در مورد گرایش‌های اقتصادی اسلام است و یا فهرستی از آیات قرآن که به حیات انسان در دنیا اشاره دارد، می‌تواند ما را کمک کند.

راه‌برد **جناب آقای دکتر علی اکبری، لطفاً جنابعالی در این مورد صحبت کنید که توسعه از نظر اسلام چه خصوصاتی باید داشته باشند؟**

دکتر علی اکبری: این نگاه را مرحوم علامه طباطبایی در مورد تکافوی رزق و مرزوق دارند که اساساً خداوند سبحان عالم را به گونه‌ای قرار داده است که اگر انسان به تکلیف و وظیفه خودش به درستی عمل کند، رفاهیت او تأمین خواهد شد. توجه به دعاهاهی مانند اللهم اشبع کل جائع، اللهم اغن کل فقیر نیز می‌تواند استراتژی ما را در این مورد مشخص کند.

دکتر کچویان: توجه بفرمائید که «اللهم اکس کل عریان» را می‌توان با داشتن حداقل لباس هم برآورده کرد و این ارتباطی به توسعه که در فکر انواع مدل‌های لباس است ندارد. آنچه مطرح شده است تکافو، کفاف و قناعت است که در تقابل با توسعه قرار دارد.

دکتر علی اکبری: باید گفت چه توسعه‌ای؟ در میزگردهای گذشته تلاش مبسوطی برای تعریف توسعه انجام گرفت. توسعه‌ای که در ذهن ما است قطعاً با توسعه‌ای که در فکر شماست، متفاوت می‌باشد.

راه‌برد **پس جنابعالی هم قائل به محدودیت در تصرف در عالم هستید؟**

دکتر علی اکبری: بله، اصلاً ماهیت عالم ماهیتی محدود است. توسعه به مفهوم عمران الارض، و به معنای حیات طیبه (جمع بین دنیا و آخرت) را داریم. توسعه به معنای تسلط و استفاده از مواهب طبیعی بصورت بی‌حساب و کتاب و بی‌رویه را اصلاً توسعه نمی‌دانیم، بلکه تکاثر است و در دین اسلام مذموم است. در مورد نظر اسلام در مورد توسعه، برای اینکه اشتباهی نشود می‌توانیم از لفظ تعالی استفاده کنیم. با نگاه جامعی که در الذین آمنوا و عملوا الصالحات طوبی لهم و حسن ماب وجود دارد؛ یعنی طوبی لهم ناظر به دنیا بوده و حسن مآب مربوط به آخرت است، می‌توان دنیا و آخرت را دو روی یک سکه دید. همچنین است در مورد آیاتی مانند «ربنا اتنا فی الدنیا حسنه و فی الآخره حسنه» و یا آیه «ولاتنس نصیبک

در این نگاه، اسلام تماماً برنامه تعالی است. حضرت امام خمینی (ره) به عنوان یک کارشناس دین اسلام را دارای سیستم و نظام خاص اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی می‌دانستند که برای تمام ابعاد و شؤون فردی و اجتماعی قوانین خاصی را برای سعادت جامعه دارد.

نکته دیگر اینکه انتساب نظرات به دین کار سختی است، حتی مفسرین بزرگ هم در عبارت‌هایشان از «ظاهر قضیه این است»، «اینطور به نظر می‌رسد» و «والله اعلم» استفاده می‌کرده‌اند. آیا اسلام را خالی از این مسائل دانستن، نوعی نگاه عدم جامعیت به دین نیست؟ چگونه انسان برنامه زندگی انسان‌هاست ولی برای توسعه به هر مفهومی که در نظر بگیریم، موضعی ندارد؟ آیا اسلامی که به تعریف مرحوم علامه طباطبایی نحو سلوک فی الدنیا يتضمن صلاح الدنیا بما یوافق کمال الاخری است، می‌تواند راجع به این مسائل بی تفاوت باشد؟

از جهت فقهی هم دفع افسد به فاسد ممکن است در مورد توسعه بکار برود. مانند نظر مرحوم آیت الله نائینی که مشروطه را با تمام اشکالاتش از این باب که فوایدی داشته و نظام سلطنت مطلقه را نفی می‌کرده است، می‌پذیرد.

در واقعیت فعلی کشور که هفتاد میلیون نفر در کشور دارای مسائل و نیازهای مختلفی هستند، برنامه قطعاً مورد نیاز است، که باید دید از میان برنامه‌های غلط، کدام یک کم غلط‌تر است؟

دکتر عیوضلو: به تدریج که مباحث توسعه با جدیت بیشتری مطرح می‌شود معنی حرفهای قبلی مشخص‌تر می‌شود. البته هنوز بحث‌های بیشتری باید مطرح شود تا به تدریج ابعاد توسعه روشن‌تر شود. به نظر می‌رسد، مباحثی که آقای دکتر کچویان مطرح کردند فارغ از اینکه تا چه حد با حقیقت اسلام مطابقت دارد یا نه از باب افکار و نظراتی که واقعیت دارند قابل مطالعه و بررسی و تأمل است. به لحاظ اقتصادی این نوع رویکرد از جهت توجه به معیار «کارایی» قابل تفسیر است. توجه به معیار کارایی، امکان افزایش ثروت در سطح فردی و جمعی را فراهم می‌سازد. یکی از صاحب نظران مشهور در عرصه تصمیم‌سازی کشور در یکی از جلسات مهم یکی از انجمن‌های علمی به منظور تبیین الگوی مناسب توسعه این اعتقاد را با قاطعیت تصریح نمود که بر اساس جمع‌بندی که ایشان به دست آورده در اسلام از «کارایی» حمایت نشده و رفتار بزرگان کشور نیز مؤید این واقعیت است! بنده در آن جلسه به شدت با این نظر مخالف کردم و با ذکر دلایلی از رفتار حضرت علی (ع) در نحوه بهره‌برداری از اموال بیت المال (...إن اموال المسلمین لا تحتل الاضرار) و بیان دلایلی از قرآن مبنی بر لزوم بهره‌برداری عاقلانه از

اموال که به قوام جامعه منتهی شود (ولاتوتوا السفهاء اموالکم التي جعل الله لکم قیاما) این عقیده را نفی کردم. اما همان طوری که اشاره کردم - فارغ از اینکه این فکرها با واقعیت اسلام تطبیق دارد یا نه - باید در این افکار به عنوان یک واقعیت جدی در کشور توجه بیشتری داشته باشیم. در اثر وجود این نظرات و عقاید است که شاید حساسیت چندانی به کاهش بهره‌وری سرمایه و بهره‌وری نیروی کار در ایران وجود ندارد. زمانی بنده در مصاحبه با روزنامه‌ها به گزارشی که از سوی سازمان بهره‌وری در خصوص کاهش بهره‌وری سرمایه از عدد ۱/۶۵ به ۰/۶ که منجر به اتلاف منابع ملی می‌گردد و ۱۵۰ درصد ضرر عدم افزایش تولید ناخالص ملی را به دنبال داشته به طور مستمر استناد می‌کردم، اما متوجه شدم که این موارد اصلاً حساسیت برانگیز نیست. این واقعیت به زبان اقتصادی مؤید همان جمع‌بندی آن شخص محترم است که «در اسلام به کارایی اهمیتی داده نشده است». البته باید این جمع‌بندی را به این صورت تغییر داد که «برخی از اسلام‌شناسان یا مسلمین به مباحث کارایی و رشد ثروت اعتقادی ندارند»، چرا که به تعبیر آقای دکتر کچویان این نگاه‌ها مسلمین را از عبادات و انجام تکالیف دینی دور می‌کند. بدیهی است کسی که بخواهد دستورات و توصیه‌های بزرگان دینی را در باب عبادات و تکالیف دینی به‌تمامه به انجام برساند نباید به فکر هزینه فرصت کارهای خود باشد و هم و غم خود را برای افزایش ثروت متوجه سازد. البته این رویکرد به لحاظ بعد فردی و اجتماعی دارای آثار متفاوتی است. به لحاظ فردی به انتخاب هر فرد بستگی دارد که بین منافع فعالیت‌های افزایش دهنده ثروت و تقرب، انتخاب خود را شکل دهد. اما اگر آثار اجتماعی اینگونه انتخاب‌ها را بررسی کنیم تبعات جدی اجتماعی به دنبال دارد. افرادی که این باورها را دارند و می‌خواهند آنها را در جامعه تسری دهند چگونه می‌خواهند برای رفع فقر در جامعه الگو بدهند؟ این رفتارها که به طور طبیعی به کاهش ثروت ملی و رفاه جامعه منجر می‌شود آیا توزیع عادلانه فقر و بیکاری و فرصت‌سوزی و اگر را به دنبال نخواهد داشت؟ به بیان دیگر فقط «فرد» و مطلوبیت‌های او چه به لحاظ مطلوبیت دنیوی و چه اخروی نباید مورد توجه باشد، بلکه آنچه بیش از همه در دنیای امروز مد نظر است آثار و پیامدهای اجتماعی رفتار فرد است که لازم است مورد توجه و تجزیه و تحلیل واقع شود. ما هویت خود را نباید با نفی آنچه در غرب اتفاق افتاده دنبال کنیم، بلکه شایسته است روح مسائلی که جوامع انسانی با آن درگیر می‌باشند را شناسایی کنیم و راه حل‌های خود را در چارچوب شریعت اسلام جستجو کنیم. در هر حال، خوب است که این مسائل باز شود تا زمینه طرح جدی مسئله توسعه و اقتصاد در کشور فراهم شود. تعبیر بسیاری از اقتصاددانان این است که به یمن

درآمدهای بادآورده نفتی هنوز مسئله اقتصادی به طور جدی در کشور ما مطرح نشده و گرنه مجبور بودیم به الزامات تفکر اقتصادی تن دهیم. مسئله جدی دیگر، که از تبعات مباحث آقای دکتر کچویان است، توجه به مسئله حکومت و الزامات و بایسته های آن در عصر کنونی است. چنانچه حکومتی بر پایه این افکار گسترش یابد، به طور منطقی تا چه حد می تواند پاسخگوی مشکلات جهان امروز بوده و در برابر تنگناها، فقر، بیکاری و تبعیض پاسخگو باشد؟ نظریه حکومتی که در حوزه نظر نتواند راه حل مناسبی برای این مسائل دنبال کند به طور قطع در حوزه عمل نیز موفق نخواهد بود و البته چنین حکومت هایی از مشروعیت لازم نیز برخوردار نخواهند بود. این بحث را به عنوان تالی تلو مباحث آقای دکتر کچویان عرض کردم و گرنه نظام اسلامی و نظام جمهوری اسلامی بر اساس این مبانی شکل نگرفته، بلکه علیرغم مشکلات نظری جهان امروز به دنبال ایجاد رشد اقتصادی عادلانه و توسعه پایدار است و می خواهد به تعادل قابل قبولی میان امور دنیوی و اخروی دست یابد و برای رفع مشکلات جهان امروز راه حل اثربخشی را در چارچوب شریعت اسلام جستجو می کند. به نظر ما این راه حل ها به شرط بسترسازی مناسب امکان پذیر است. البته، نکته مهم این است که برای افزایش دقت در برنامه ریزی ها و کنترل رفتارها تبعات منطقی گفتارها و نظراتمان را نیز متوجه باشیم. به نظر بنده لازم است که حکومت تصور دقیق تری از الگوی توسعه مبتنی بر شریعت اسلام داشته باشد و بر مبنای شناختی که از ماهیت پدیده های امروزی دارد به جراحی واقع بینانه این واقعیت ها بر اساس معرفی نقشه راه و تعیین استراتژی های مؤثر بپردازد. البته همه این موارد به شرطی امکان موفقیت خواهند داشت که این نقشه ها و استراتژی ها از مقبولیت و اعتبار بخشی لازم برخوردار باشند و نظام تصمیم گیری کشور الزامات هر مرحله را نیز به راحتی قبول کند و زمینه تحقق آنها را نیز فراهم سازد.

دکتر زاهد: بنده معتقدم که با تعلیمات اسلامی به انسان بی اراده نمی رسیم. بلکه باید اراده انسان در راستای اراده خداوند فعال شود. وظیفه ما این است که به آبادانی زمین آنگونه که خدا می خواهد، یا به عبارت عوام آنگونه که خدا را خوش می آید بپردازیم. و این کار برنامه ریزی و تلاش می خواهد چون شیطان درون و بیرون به شیوه های مختلف بر سر راه رشد فردی و آباد کردن الهی این دنیا سنگ اندازی می کند. اصل استخدام با روحیه و فرهنگ سلطه طلبی ما را به توسعه شیطانی راهبر می شود و استخدام بر اساس فرهنگ عدالت خواهی ما را به توسعه اسلامی می رساند. حضرت علی (ع) می فرمودند حکومت

اگر برای اقامه‌ی عدل باشد با ارزش است در غیر این صورت از یک کفش کهنه هم بی ارزش تر خواهد بود.

در ارتباط با بحث جناب آقای مهندس نبوی در مورد آزادی و عدالت باید بگویم که به نظر اینجانب آزادی و عدالت ملازم یکدیگرند. در صورت عدالت خواه بودن، آزادی حاصل می‌شود. در غیر این صورت برای رسیدن به آزادی در فرهنگ سلطه طلبی می‌باید به وضع قوانین شدید و غلیظ پردازیم و دولت قاهری را مأمور کنیم تا این حدود را برای ما حفظ کند که حاصلش همین تناقضی است که غرب به آن دچار شده است. اما اگر جامعه عدالت خواه باشد آزادی بر مبنای حق محوری شکل می‌گیرد و همه در مقابل حق و حقوق دیگران سر تسلیم فرود می‌آورند.

همچنین اعتقاد دارم که برای اقامه عدل، توسعه بی‌انتهاست، یعنی هر قدر هم که رشد کنیم برای اقامه عدل، جایز است. به عبارت دیگر از نظر بنده، انسان برای زندگی این دنیائی حتماً نیاز به برنامه‌ریزی دارد. برنامه‌ریزی برای گسترش امکان عبادت و افزایش گستره انجام امور خیر و ضیق نمودن گستره شر. با توجه به تعابیر دینی می‌دانیم که انسان موجودی با امکان رشد تا حد خلیفه خدا روی زمین شدن است. این کار بدون برنامه ریزی و با روش حل مسئله ممکن نیست. باید زمینه را برای انسان‌ها آماده کنیم تا بتوانند هر مقدار که اراده می‌کنند و در توانشان است رشد کنند. این کار به عهده دولت اسلامی است. دولت غیر اسلامی خود را مقید به این هدف نمی‌داند. همان طور که می‌دانیم و می‌بینیم دولت‌های غیر اسلامی اگر رشدی را هم برای انسان قائل باشند، رشد حرص و طمع است نه رشد مکارم اخلاقی. پس لازم است برای فراهم نمودن وسائل و امکان همان نوع از عبادت انسان‌ها هم که آقای دکتر کچویان به آن اشاره دارند، به تشکیل دولت اسلامی پردازیم. این امر برنامه‌ریزی می‌خواهد. پس از تشکیل دولت اسلامی می‌باید برای افزودن به گستره انجام امور خیر توسط انسان‌ها برنامه‌ریزی داشته باشیم. می‌باید برای محدود کردن گستره اعمال شر برنامه‌ریزی داشته باشیم. کجا می‌توان با روش حل مسئله گستره خیر را وسعت بخشید و گستره شر را محدود کرد. برای این کار نیاز به نظام سازی داریم. با اتکاء به اعمال فردی نمی‌توان به چنین جامعه‌ای رسید. باید نظامات متناسب اجتماعی را به وجود آوریم. این کار نیاز به برنامه‌ریزی کاملاً حساب شده دارد. باید نظامات مورد نظر الهی را با توجه به قرآن کریم و سیره معصومین (علیهم السلام) بیابیم و برای پیاده کردن آنان برنامه‌ریزی کنیم. این برنامه ریزی و رشد در این مسیر هم تا آنجا که اقامه عدل ممکن است می‌تواند ادامه داشته باشد. چون گستره عدل محدود به برخی

از امور مادی نمی‌شود و می‌تواند همه امور را در برگیرد. به نظر من بر خلاف گفته مسیحیان، درهای آسمان از بالا باز نمی‌شود. ما هستیم که با اعمال خود این درها را از پائین به روی خود و اطرافیان باز می‌کنیم و شمیم بهشت را در این دنیا برای خود و جامعه خود به ارمغان می‌آوریم. همانطور که رحمت وجود پیامبر اکرم مکه و مدینه و شبه جزیره عربستان و بعد از آن دنیا را فراگرفت. در سیره پیامبر اکرم و دیگر معصومین دیدیم و در زمان خودمان در سیره امام خمینی (ره) مشاهده نمودیم که مجاهدت برنامه‌ریزی شده چه ثمراتی دارد. اگر برنامه‌ریزی‌ها و مجاهدت‌های امام راحل نبود کجا ما این امکان را داشتیم و می‌توانستیم که در این مکان پیرامون توسعه اسلامی سخن بگوئیم. اگر امروز امور را به دفع الوقت بگذرانیم و فقط به فکر حل مسئله امروز باشیم کجا می‌توانیم در مقابل توطئه‌های شیاطین روزگار تاب آوریم و حداقل از عزت خود دفاع کنیم.

راهبرد یاس با سپاس از دوستان فاضل و به امید گفت و گوهای آینده.

